



تحلیله در شناخت اصول خوارج

خوارج معاصر

اثبات خوارج بودن تنظیم دوله "داعش"
با استناد به نصوص شرعی و وقایع میدانی

نویسنده: ابوایمن الترمذی
ویراستار: ابو عبدالله الكردي



jihaad_ribaati

انتشارات "جهاد و رباط"

الحمد لله
الرحمن الرحيم

خوارج معاصر؛ تحلیلی در شناخت اصول خوارج

فهرست مطالب

مقدمه.....	۴
تعریف خوارج - لغوی و اصطلاحی و تاریخ پیدایش.....	۷
اصول خوارج.....	۱۱
قول امام شاطبی.....	۱۴
صفات خوارج و فهم صحیح آن.....	۱۸
شبهات رایج در مورد خوارج و پاسخگویی.....	۲۵
خوارج معاصر.....	۳۰
علت پیدایش فکر خوارج در جماعت‌های جهادی.....	۳۵
فکر خارجی و تجارب جهادی سابق.....	۳۷
تجربه مصر	•
تجربه افغانستان و پاکستان	•
تجربه الجزایر	•
تجربه عراق	•
تجربه شام	•
حکم خوارج.....	۴۲
اقوال سلف در مورد خوارج و بر حذری از اهل بدعت.....	۴۶
چکیده مبحث.....	۴۸

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَغِينَهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسَنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا ضَلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا، يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا أما بعد:

الله متعال می فرماید: "وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ" (۵۶) یعنی: "در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی مکنید. و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه به فریاد خوانید؛ (بیم از عدم پذیرش، و امید به رحمتش). بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است."

و رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَكِنْ يُشَادُّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلِجَةِ»^۱

«دین، آسان است. و اگر کسی آنرا بر خود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراین، راه راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب، کمک بگیرید».

و می فرماید:

^۱روایت امام بخاری رحمه الله

«بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، فَسَتَكُونُ فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا، وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا، يَبِيعُ دِينَهُ بَعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا»^۲

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: بشتابید به انجام اعمال صالحه، پیش از آنکه فتنه هایی ظاهر شود مانند پاره های شب تاریک، که شخص صبح می کند در حالیکه مؤمن است و بهنگام شام کافر می شود، و شب را مؤمن می گذراند و صبح کافر می گردد، دین خود را در برابر متاع کمی از دنیا می فروشد.

و می فرماید: "يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ، لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ"^۳

یعنی: "«گروهی در میان شما ظهور خواهند کرد که نمازتان را در برابر نماز آنها، روزه تان را در برابر روزه آنان و اعمال تان را در برابر اعمال آنان، حقیر می شمارید. آنها قرآن، تلاوت می کنند ولی قرآن از حنجره هایشان پایین تر نمی رود و از دین خارج می شوند همانطور که تیر از هدف (شکار) خارج می شود. تیرانداز به پیکان تیر، نگاه می کند و چیزی نمی بیند. به انتهای تیر نگاه می کند و چیزی نمی بیند. به پرهای تیر، نگاه می کند و چیزی نمی بیند. و در شکاف سر تیر، شک می کند» (که آیا اثری از شکار در آن وجود دارد یا خیر)."

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید:

"فَلَمَّا شَاعَ فِي الْأُمَّةِ أَمْرُ " الْخَوَارِجِ " تَكَلَّمَتُ الصَّحَابَةُ فِيهِمْ وَرَوَوْا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَحَادِيثَ فِيهِمْ وَبَيَّنُّوا مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الرَّدِّ عَلَيْهِمْ وَظَهَرَتْ بِدْعَتُهُمْ فِي الْعَامَّةِ؛"^۴

یعنی: وقتی امر خوارج در امت منتشر شد اصحاب رضی الله عنهم شروع به سخن گفتن در مورد آنان کردند و از رسول الله صلی الله علیه وسلم احادیثی که در مورد آنان بود را روایت کردند و آنچه که از قرآن در رد آنان بود را بیان کردند تا اینکه بدعت بودن عقایدشان در بین عموم مردم منتشر شد.

^۲: روایت امام مسلم رحمه الله

^۳: روایت امام بخاری رحمه الله

^۴: مجموع الفتاوی ۴۸۴/۷

از این رو که در عصر ما که فتنه ها مانند قطعه هایی از شب تاریک بر امت سایه اندازی می کنند و در این شرایط سیاهی و تاریکی، هر صاحب بدعتی شروع به حرکت می کند چرا که محیطهای تاریک و به دور از نور محیطهای مناسبی برای رشد بیماری ها و امراض هستند و یکی از این فرق و طوایف گمراه، خوارج هستند که در تمامی عصرها از عصر طلایی سلف تا به امروز گه گاهی پا به ظهور می نهند و سپس به افول می گرایند ولی آنچه در اینجا اهمیت به سزایی دارد، بیانگری و روشن کردن حال آنان و کشف زیغ آنان است تا هر فرد مسلمانی در دینش بر بینه و حجتی استوار باشد و در فتنه ی این قوم دچار نشود.

و از این رو سعی داریم مقاله ای را تقدیم کنیم که از اقوال علمای امت در کشف حال این قوم و راه خروج از آن (رهایی از فتنه شان) را جمع و ترتیب داده ایم؛

و در این مقاله سعی بر این شده است که بحثی کاملاً علمی و به دور از عواطف و تعصبات فرقه ای و تنظیمی ارائه گردد.

تعریف خوارج - لغوی و اصطلاحی و تاریخ پیدایش

بدان که "خوارج" کلمه ای است که اهل علم آن را بر فرقه ای خاص که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را به خروج و انحراف از ضوابط دین وصف نموده اند، اطلاق می کنند .

خوارج از لحاظ لغوی و اصطلاحی :

خوارج در لغت، اسمی مشتق از خروج، که از ریشه ی خَرَجَ می باشد که علمای لغت در معنای این کلمه آورده اند و آن را به ریشه ی خرج نسبت داده اند و علت این نامگذاری، خروج آنان از دین^۵ یا خروجشان بر علیه مردم می باشد.

زبیدی (از علمای لغت) در مورد آنان می گوید: [حروریه، که دسته ای از خوارج می باشند، به هفت طائفه تقسیم می شوند که به دلیل خروجشان بر علیه مردم و یا خروجشان از دین یا از حق یا از لشکر علی رضی الله عنه بعد از صفین به این نام خوانده شدند].^۶

پس خوارج در تعریف عام: به هر آن کسی که از جماعت مسلمین با شمشیر خارج شده و به طرف عقیده ی خود دعوت کرده و این خروجش همراه با مخالفتش در اصلی از اصول شریعت باشد، گفته می شود.

امام ابن حجر عسقلانی رحمه الله می فرماید: خوارج طائفه ای از اهل بدعت هستند که به سبب خروجشان از دین و خروجشان بر علیه بهترین اشخاص امت به این نام خوانده شدند.^۷

تاریخ پیدایش خوارج و سبب آن

«أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، وَهُوَ يَقْسِمُ قَسْمًا، أَتَاهُ ذُو الْخَوِصِرَةِ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْدِلْ فَقَالَ: وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ قَدْ

^۵: خروج از دین در اینجا به معنای خروج از راه و روش اهل سنت و جماعت می باشد چرا که جمهور سلف خوارج را تکفیر نکرده و فقط آنان را طائفه ای از طوائف بزرگ اهل بدعت به شمار آورده اند. والله اعلم

^۶: به کتاب تاج العروس ۵/۱۷۵ نگاه شود.

^۷: فتح الباری ۲۸۳/۱۲

خَبْتُ وَخَسِرْتُ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْدِلُ فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِي فِيهِ، فَأَضْرِبَ عَنْقَهُ فَقَالَ: «دَعُهُ، فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ، يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ، لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يُنْظَرُ إِلَى نَصْلِهِ، فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ؛ ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى رِصَافِهِ، فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ؛ ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى نَضِيَّهِ، وَهُوَ قَدْحُهُ، فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ؛ ثُمَّ يُنْظَرُ إِلَى قُدَّهِ، فَلَا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ؛ قَدْ سَبَقَ الْفَرْتُ وَالْدَمُ؛ آيَتُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ، إِحْدَى عَظْمِيَّةٍ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ، أَوْ مِثْلُ الْبُضْعَةِ تَدْرَدُرُ وَيَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ».

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَاتَلَهُمْ، وَأَنَا مَعَهُ، فَأَمَرَ بِذَلِكَ الرَّجُلِ، فَالْتَمَسَ فَاتَى بِهِ، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَيْهِ عَلَى نَعْتِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - الَّذِي نَعْتَهُ.^٨

یعنی: «ابو سعید خدری گوید: یک وقت ما پیش پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - بودیم و پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - در حال تقسیم مالی بودند، شخصی به نام (ذوالخویصره) که از طایفه بنی تمیم بود پیش وی آمد و گفت: ای رسول خدا! عدالت را رعایت کن. پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: بدبخت چه کسی عدالت را رعایت می کند اگر من آنرا رعایت نکنم؟! اگر من عادل نباشم تو بدبخت هستی (چون کسی را به رهبری خود قبول کرده ای که عادل نیست)، عمر گفت: ای رسول خدا! اجازه بده تا گردنش را بزنم، پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: او را مکش، این شخص دوستان و همکارانی دارد که شما نماز و روزه و رفتار نیک خودتان را در برابر نماز و روزه و رفتار آنان ناچیز می دانید (یعنی به ظاهر اهل عبادت و احسان می باشند) قرآن می خوانند، ولی اثر آن از گلویشان تجاوز نمی کند و قلبشان از فهم حکمت های آن محروم است، از دین به سرعت خارج می شوند همانگونه که تیر به سرعت از بدن شکار خارج می گردد، (تیری که شکارچی با سرعت و قدرت زیاد به شکار می زند واز بدنش خارج می شود) وقتی که شکارچی قسمت آهنی تیر را ملاحظه می کند اثری از خون شکار بر روی آن نمی بیند، و به قسمت بند سر تیر نگاه می کند اما اثری نمی بیند قسمت چوبی و پره های آن را مشاهده می نماید در آنها هم اثری را نمی بیند، در حالیکه این تیر از میان خون و گوشت حیوان گذشته است، (منظور این است که این تیر با چنان سرعتی از بدن حیوان شکار خارج می شود، که هیچ اثری از خون در هیچ یک از قسمت های مختلف تیر دیده نمی شود، در اینجا خارج شدن قرآن از زبان چنین قومی به همچون تیری تشبیه شده است یعنی هیچ اثری از آثار ایمان در قلب آنها به وجود نمی آورد) نشانه و علامت برای شناخت آنان این است که یک مرد سیاه پوست همراه ایشان است که یکی از بازوهایش مانند پستان زن، یا یک پاره گوشت

^٨: روایت امام خاری رحمه الله تعالى

حرکت می کند و تکان می خورد، این قوم در حالی که مردم دچار اختلاف هستند از اطاعت از رهبر اسلام خارج می شوند.

ابوسعید گوید: من شهادت می‌دهم که این حدیث را از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - شنیدم و شهادت می‌دهم که علی بن ابی طالب با آنان جنگید و من با علی بودم، دستور داد تا آن مرد سیاه پوست را بیاورند بعد از جستجو، او را آوردند، همینکه او را نگاه کردم دیدم دارای همان اوصافی است که پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - فرموده بود.

شيخ الاسلام مى آورد كه : الْخَوَارِجُ الْحَرَوِيَّةُ كَانُوا اَوَّلَ اَهْلِ الْاَهْوَاءِ خُرُوجًا عَنْ السَّنَةِ وَالْجَمَاعَةِ؛ مَعَ وُجُودِ بَقِيَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ وَبَقَايَا الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَظُهُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَالْعَدْلِ فِي الْأَمَّةِ وَإِشْرَاقِ نُورِ النُّبُوَّةِ وَسُلْطَانِ الْحُجَّةِ وَسُلْطَانِ الْقُدْرَةِ؛ حَيْثُ أَظْهَرَ اللَّهُ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بِالْحُجَّةِ وَالْقُدْرَةِ حَيْثُ أَظْهَرَ اللَّهُ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بِالْحُجَّةِ وَالْقُدْرَةِ. وَكَانَ سَبَبُ خُرُوجِهِمْ مَا فَعَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِثْمَانُ وَعَلَى وَمَنْ مَعَهُمَا مِنَ الْأَنْوَاعِ الَّتِي فِيهَا تَأْوِيلٌ فَلَمْ يَحْتَمِلُوا ذَلِكَ وَجَعَلُوا مَوَارِدَ الْجَاهِدِ بِالْحَسَنَاتِ ذُنُوبًا وَجَعَلُوا الذُّنُوبَ كُفْرًا وَلِهَذَا لَمْ يَخْرُجُوا فِي زَمَنِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ لانتفاء تلك التأويلات وضعفهم.

امام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرمایند: خوارج حروریه اولین کسانی از اهل اهوا(بدعت) بودند که از سنت و جماعت خارج شدند، در حالی که هنوز کسانی از خلفای راشدین و مهاجرین و انصار زنده بودند و با اینکه علم و ایمان و عدالت در امت منتشر بود و نور نبوت و سلطان دلایل و سلطان نیرو و قدرت برپا بود چرا که الله متعال دینش را با سلطان علم و سلطان قدرت بر سایر ادیان چیره می‌کند ولی با این همه (در این شرایط که دین الله چیره و غالب بود) آنها(خوارج) ظهور کردند و سبب ظهورشان آنچه که امیر المومنین عثمان و علی رضی الله عنهم اجماعین و کسانی که با آنان بودند انجام دادند که محل تاویل بود ولی این دسته نتوانستند آن امور را بفهمند، اموری که محل اجتهاد بوده و بلکه از حسنات می باشد را از معاصی و گناهان قلمداد کردند و سپس گناه را کفر به شمار آوردند(و در ادامه مرتکبین ان را تکفیر کردند) و به این سبب در عصر ابوبکر و عمر رضی الله عنهم ظهور نیافتند که این امور تاویل دار وجود نداشت و خوارج در آن عصر ضعیف بودند ."

نکاتے، کہ در سخنان شیخ الاسلام وجود دارد:

۱: خوارج از اولین طوایف اهل بدعت هستند که خارج شدند.

۲: ظاهر بودن حجت و قدرتمند بودن اهل ایمان مانع خروجشان نشد.

۳ : سبب پیدایش آنها(خوارج)، تفسیر غلط از حوادث و اتفاقاتی که تاویل دارند و برای تفسیر صحیح آن اتفاقات نیاز به فهم عمیق از شریعت وجود دارد.

۴ : خوارج اوائل با کبیره تکفیر نکردند بلکه به خاطر سوء فهم و سوء تفسیر از وقایع اجتهادی و حسنات که نتوانستند بفهمند آنها را با سلسله بافی به حکم بغیر ما انزل الله که در اصل کفر بود، نسبت دادند و بر اساس آن تکفیر کردند .

فهم نکته‌ی چهارم بسیار دارای اهمیت است چرا که آنان در گمان خود با آن چیزی که ناقض اسلام بود تکفیر می‌کردند.

برای مثال بعضی از صلح‌ها و مذاکرات با کفار در شریعت مانعی ندارد ولی این طایفه آن را ابتدا با سوء ظن خود به تولی و پشتیبانی از کفار، بر علیه مسلمین تفسیر می‌کنند و بر اساس آن تکفیر می‌کنند.

اصول خوارج

به طور خلاصه باید گفت که اصل جامعی که افکار و اعمال خوارج را در بر می گیرد به این ترتیب است:

اولا: تکفیر بدون اینکه فرد، عملی کفری مرتکب شده باشد و یا تکفیر کسی که مستحق تکفیر نیست.

دوما: بر اساس همین تکفیر بی دلیل و ناحق، استحلال خون کسی را می کنند که مستحق کشته شدن نیست؛ به گونه ای که آنان اصولی را بنا کرده و سپس هرکس، با اصول ساختگی آنان مخالفت کند را تکفیر کرده و خونس را حلال می دانند.

خوارج دو اصل دارند که در هر طایفه ای وجود داشته باشد آن طایفه خوارج به شمار می رود حتی اگر سایر صفات را نداشته باشد البته این دو مورد، اصول جامعی هستند که بسیاری از صفات را در بر می گیرند:

اقوال اهل علم در اثبات این دو اصل:

امام قرطبی رحمه الله می فرماید: "أَنَّ الْخَوَارِجَ لَمَّا حَكَمُوا بِكُفْرِ مَنْ خَالَفَهُمْ اسْتَبَاحُوا دِمَائِهِمْ وَتَرَكَوْا أَهْلَ الذِّمَّةِ فَقَالُوا نَفَى لَهُمْ بَعْدَهُمْ وَتَرَكَوْا قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ وَاشْتَغَلُوا بِقِتَالِ الْمُسْلِمِينَ وَهَذَا كُلُّهُ مِنْ آثَارِ عِبَادَةِ الْجُهَالِ الَّذِينَ لَمْ تَنْشُرْ صُدُورُهُمْ بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَتَمَسَّكُوا بِحَبْلِ وَثِيقٍ مِنَ الْعِلْمِ"^۹

یعنی: "وقتی که خوارج مخالفان خود را تکفیر و خون آنان را حلال شمردند و جنگ با اهل ذمه را ترک کرده و گفتند که به پیمان خود وفا می کنیم و جنگ با مشرکین را ترک و به جنگ با مسلمین مشغول شدند و تمام این امور از آثار عبادت جاهلانی است که سینه هایشان به نور علم گشایش نیافته و به ریسمان محکمی از علم چنگ نزده اند."

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید: "الْخَوَارِجُ دِينَهُمْ الْمُعْظَمُ مُفَارَقَةُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاسْتِحْلَالُ دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ"^{۱۰}

^۹: المفهم لما اشكل من تلخیص كتاب مسلم ۸۴/۹

^{۱۰}: مجموع الفتاوى ۲۰۹/۱۳

یعنی: "خوارج بیشتر دینشان ترک جماعت مسلمین و حلال دانستن خون و مال آنان است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله علیه می گویند: "وَلَهُمْ خَاصَّتَانِ مَشْهُورَتَانِ فَارْقُوا بِهِمَا جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَأَثَمَتَهُمْ: أَحَدُهُمَا: خُرُوجُهُمْ عَنِ السُّنَّةِ وَجَعْلُهُمْ مَا لَيْسَ بِسَيِّئَةٍ سَيِّئَةً أَوْ مَا لَيْسَ بِحَسَنَةٍ حَسَنَةً... الْفَرْقُ الثَّانِي فِي الْخَوَارِجِ وَأَهْلِ الْبِدْعِ: أَنَّهُمْ يُكْفِرُونَ بِالذُّنُوبِ وَالسَّيِّئَاتِ. وَيَتَرَتَّبُ عَلَى تَكْفِيرِهِمْ بِالذُّنُوبِ اسْتِحْلَالَ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ وَأَنَّ دَارَ الْإِسْلَامِ دَارُ حَرْبٍ وَدَارَهُمْ هِيَ دَارُ الْإِيمَانِ... فَهَذَا أَصْلُ الْبِدْعِ الَّتِي ثَبَتَ بِنَصِّ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِجْمَاعِ السَّلَفِ أَنَّهَا بِدْعَةٌ وَهُوَ جَعْلُ الْعَفْوِ سَيِّئَةً وَجَعْلُ السَّيِّئَةِ كُفْرًا."^{۱۱}

خوارج دو خصوصیت بزرگ دارند که با آن از جماعت مسلمین و ائمه ی آنان جدا شده اند:

۱: خروجشان از سنت و آنچه که گناه نیست را گناه قلمداد کردن یا حسنه دانستن آنچه که حسنه نیست.

۲: تکفیر کردن به خاطر گناهان که بر آن حلال کردن خون و اموال مسلمین نیز مترتب می شود و سرزمین اسلام را سرزمین حرب و سرزمین خود را سرزمین ایمان دانستن... این اساس بدعتهایی است که به نص احادیث پیامبر صلی الله علیه و سلم و اجماع سلف ثابت است و از جمله آن ، بخشش^{۱۲} را گناه و معصیت قلمداد کردن و معصیت را کفر به شمار آوردن است.

و می فرمایند: وَلِهَذَا كَثِيرًا مَا يَكُونُ أَهْلُ الْبِدْعِ مَعَ الْقُدْرَةِ يُشْبِهُونَ الْكُفَّارَ فِي اسْتِحْلَالِ قَتْلِ الْمُؤْمِنِينَ وَتَكْفِيرِهِمْ كَمَا يَفْعَلُهُ الْخَوَارِجُ^{۱۳}

یعنی "و به همین سبب اهل بدعت در اکثر اوقات وقتی قدرت پیدا می کنند در حلال دانستن کشتار مومنین و تکفیرشان به کفار مشابهت می کنند مانند خوارج و روافض و ..."

قول ابن عمر رضی الله عنه در مورد اصول خوارج و بعضی از خصوصیاتشان :

سئل ابن عمر عن الخوارج:

يكفرون المسلمين و يستحلون دماءهم و تاتيهم المرأة فينكحها الرجل و لها زوج^{۱۴}.

از ابن عمر رضی الله عنهما در مورد خوارج سوال شد:

^{۱۱}: مجموع الفتاوى ۷۳/۱۹

^{۱۲}: اشاره به قضیه ی بین علی و معاویه رضی الله عنه دارد که دیدگر را بخشیدند ولی خوارج این صلح و بخشش بین آنان را خارج از حکم الله تعالی قلمداد کردند لذا بر همین اساس ایشان را تکفیر کردند.

^{۱۳}: فتاوى الكبرى ۵۲۷/۶

^{۱۴}: الاعتصام للشاطبي ۶۹۲/۲

"مسلمانان را تکفیر می کنند و خونشان را حلال میدانند و زنی نزد آنان می آید و را به ازدواج خود در می آورند در حالی که شوهر دارد "

قول امام ابن حجر رحمه الله تعالى در مورد اصول اصلی خوارج :

" وَذَهَبَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْأَصُولِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ إِلَى أَنَّ الْخَوَارِجَ فَسَاقٌ وَأَنَّ حُكْمَ الْإِسْلَامِ يَجْرِي عَلَيْهِمْ لِتَلَفُّظِهِمْ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَمَوَاطِنَتِهِمْ عَلَى أَرْكَانِ الْإِسْلَامِ ، وَإِنَّمَا فَسَقُوا بِتَكْفِيرِهِمْ الْمُسْلِمِينَ مُسْتَنِدِينَ إِلَى تَأْوِيلٍ فَاسِدٍ وَجَرَّهُمْ ذَلِكَ إِلَى إِسْتِبَاحَةِ دِمَاءٍ مُخَالِفِيهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَالشَّهَادَةِ عَلَيْهِمْ بِالْكَفْرِ وَالشِّرْكِ .ا.هـ. ١٥

یعنی : "و اکثر علمای اصولی اهل سنت بر این نظرند که خوارج فاسق هستند و حکم اسلام بر آنان به سبب تلفظ شهادتین و پایبندی بر ارکان اسلام جاری است و سبب فاسق دانستن خوارج، تکفیر مسلمین بر اساس تاویل فاسد که آنان را به سوی حلال دانستن خون و مال و شهادت بر کفر و شرک مخالفان کشانده است "

قول امام ابن عبدالبر رحمه الله در مورد اصول خوارج:

" وَالْحَرُورِيَّةُ مَنْسُوبَةٌ إِلَى حَرُورَاءَ خَرَجَ فِيهِ أَوْلَاهُمْ عَلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَاتَلَهُمْ بِالنَّهْرَوَانِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَقَتَلَ مِنْهُمْ أَلُوفًا وَهُمْ قَوْمٌ اسْتَحَلُّوا بِمَا تَأَوَّلُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَكَفَرُوهُمْ بِالذُّنُوبِ وَحَمَلُوا عَلَيْهِمُ السَّيْفَ وَخَالَفُوا جَمَاعَتَهُمْ فَأَوْجَبُوا الصَّلَاةَ عَلَى الْحَائِضِ وَلَمْ يَرَوْا عَلَى الزَّانِي الْمُحْصَنِ الرَّجْمَ وَلَمْ يُوجِبُوا عَلَيْهِ إِلَّا الْحَدَّ مِائَةً ... "١٦

یعنی :خوارج حروریه منسوب به منطقه ی حرورا(یعنی ریشه ی اسم به منطقه ی ظهور آنها بر می گردد) هستند که اولین دسته ی آنان بر علیه علی رضی الله عنه از انجا خارج شدند و ایشان با آنها در منطقه ی نهروان جنگیدند و الله عزوجل ایشان را بر آنان غالب کرد و علی رضی الله عنه هزاران کس از آنان را کشت، آنها قومی هستند که خون مسلمین را به سبب تاویل (تفسیر باطل) آیاتی از کتاب الله متعال حلال دانستند و آنان را به خاطر ارتکاب گناهان تکفیر کرده و شمشیر بر علیه آنان برداشتند و مخالفت جماعت مسلمین کردند و نماز را بر زن در حالت قاعدگی واجب دانستند و رجم را بر زناکار متاهل واجب ندانسته بلکه فقط صد ضربه شلاق را واجب می دانستند و..."

نکات مهم در قول امام ابن عبدالبر رحمه الله

^{١٥}: قال الحافظ ابن حجر في الفتح (٣١٤/١٢)

^{١٦}: الاستذكار ٤٩٩/٢

قول امام شاطبی رحمه الله در مورد نحوه ی حکم بر یک طایفه

یاد آوری مهم بعضی از افراد می گویند طائفه ی فلانی که هیچ مخالفتی با اصول اهل سنت نکرده و یا گناه کبیره را کفر نمی داند و یا بر خلیفه ی مسلمین خروج نکرده است و غیره ... چگونه آنان را خوارج می نامید؟

برای جواب به این سوالات باید اولاً قاعده ای از قواعد شریعت را بدانیم تا بتوانیم طائفه ی مورد نظر شریعت را بشناسیم و آن قاعده چیزی است که امام شاطبی رحمه الله می آورد آنجا که می گویند:

"این فرق زمانی فرق (خارج از منهج اهل سنت و جماعت) گفته می شوند که در معنی کلی یا در قاعده ای از قواعد شریعت بر خلاف فرقه ی ناجیه (اهل سنت و جماعت) حرکت کنند نه در جزئی از جزئیات، ولی کثرت جزئیات به عنوان قاعده ای کلی تلقی می شود و اگر شخص مبتدع فروعات زیادی در دین اختراع کند این به مخالفت زیاد در شریعت بر می گردد".^{۱۷}

پس به این ترتیب فهمیدیم که اگر طائفه ای مخالفتهايش در فروعات بیش از حد شود ما آن را به منزله ی مخالفت در اصلی از اصول تلقی می کنیم به طریق اولی اگر یک جماعت دو اصل اساسی از اصول یک طایفه مانند خوارج را داشته باشد و در مورد سایر صفات این طایفه نیز شباهتهای زیادی داشته باشد قطعاً حکم این طایفه را می گیرد و اگر این مخالفتها و بدعتها در باب تکفیر و خون مسلمین باشد آن را به عنوان اصلی که خوارج بر آن بودند، قلمداد می کنیم

امروز جماعتیایی را می بینیم که نه تنها مخالفتها و بدعتهايشان در باب تکفیر بیش از حد شده است بلکه در اصولی کلی با خوارج مشابهت می کنند .

بر اساس آنچه که از اقوال اهل علم در مورد اصول خوارج و نحوه ی حکم بر آنان گذشت به طور خلاصه باید گفت که اصل جامعی که افکار و اعمال خوارج را در بر می گیرد به این ترتیب است و هر جماعتی که این دو اصل را داشته باشد از جمله ی خوارج بوده و مستحق این حکم در دنیا و عقوبت در آخرت می باشد:

اولاً : تکفیر بدون اینکه فرد، عملی کفری مرتکب شده باشد و یا تکفیر کسی که مستحق تکفیر نیست.

^{۱۷}: الاعتصام ۱۴۰/۳

تکفیر ناحق شکل‌های متعددی دارد که می‌توان به طور خلاصه چنین بیان کرد:

۱: تکفیر با امور ظنی و احتمالی

همانطور که می‌دانیم یکی از شروط تکفیر، صریح بودن دلیل و صریح بودن فعل صورت گرفته است به این ترتیب اگر چنانچه دلیل استناد شده محتمل باشد یا در صورت گرفتن این عمل کفری از سوی فرد حکم داده شده هر نوع احتمالی وارد شود که در اثبات یقینی آن خلل وارد کند بر قاضی شرعی لازم است که از صادر کردن حکم دست نگه دارد

مثلاً: فردی را تکفیر می‌کنند که عمل انجام گرفته از سوی او دلیل صریحی بر کفر اکبر بودنش وجود ندارد مانند تکفیر به خاطر سوگند خوردن به غیر الله

یا حالت دوم تکفیر فردی که تا به حال به قطع وقوع فرد در کفر و چگونگی وقوعش در کفر ثابت نشده است . یا فردی را به خاطر جمله ای که دو پهلوی و محتمل می‌باشد، تکفیر میکنند .

۲: تکفیر با اموری که فکر می‌کنند فرد مقابل در آینده در آن واقع خواهد شد که اصطلاح " تکفیر بمآل الامور " گفته می‌شود.

مثال : اینکه فردی را به خاطر اینکه با کفار برای مذاکره در مورد اموری جلسه داشته باشد را به حجت اینکه آنان را در آینده بر علیه مومنان توطئه خواهد کرد، تکفیر می‌کنند.

۳: تکفیر بر اساس اصل باطل "اصل مردم بر کفر است"

به طور مثال : مردم شام و سایر بلاد اسلام را کافر میدانند چرا که آنان در دار کفری که به حکم الله حکم نمی‌شود و تحت سیطره ی مرتدین بوده زندگی کرده اند و و هنوز در اسلام داخل نشده اند .

۴: تکفیر بر اساس فهم اشتباه از قاعده و ناقض (من لم یکفر الکافر فقد کفر).

این طائفه دائماً مجبورند تا به صورت سلسله وار تکفیر کنند چرا که از فهم صحیح این قاعده در نزد اهل علم عاجز مانده اند.

و این قاعده همیشه از پر کاربردترین ابزار برای خارج کردن دشمنان خود از میدان بوده و هست آنان هر که را که قصد تکفیرش را داشته باشند با کمی زنجیر بافی بالاخره او را به یک مرتدی (کسی که او را به حق یا به ناحق مرتد می دانند) نسبت می دهند و او را به خاطر آن مرتد، تکفیر می کنند.

همانطور که می دانیم این قاعده مطلق نیست بلکه دارای قیدهایی می باشد از جمله اینکه شامل تکفیرهای اجتهادی نمی شود به طور مثال مجتهدی فردی را که از نظر او معذور نیست تکفیر می کند ولی مجتهد دیگری همان فرد را به خاطر معتبر دانستن مانعی از موانع معذور می داند و تکفیر نمی کند در این حالت مجتهد اول نمی تواند با استناد به ناقض ذکر شده مجتهد دوم را تکفیر کند.

۵: تکفیر بر اساس قرار دادن مساله ی عذر به جهل از اصل دین

به گونه ای که اگر کسی جهل را در شرک و کفر اکبر برای تکفیر مانعی معتبر بداند او را تکفیر می کنند به حجت اینکه او اصل دینش نقض شده است چراکه از این سخن چنین برداشت می شود که او کافر را کافر نمی داند و چون هرکس کافر را کافر نداند خود کافر میشود پس به این ترتیب او نیز کافر است.

در حالی که مساله ی عذر بودن جهل در شرک و کفر اکبر از اموری اختلافی بین اهل علم می باشد که قول صحیح بر این است که در این قضیه تفصیل وجود دارد یعنی ممکن است جهل برای فردی عذر باشد ولی برای دیگری عذر نباشد چرا که شرایطی که این دو فرد در آن قرار دارند و یا مساله ای که مرتکب شده اند متفاوت است.

در مورد عذر به جهل اموری مطرح است که به کتاب مستقلی نیاز هست تا مساله روشنتر شود ولی به طور خلاصه باید گفت که این مساله حسب زمان، مکان، فرد و مساله ای که مرتکب شده است، متفاوت است همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگرد بزرگوارش ابن قیم رحمهم الله تعالی بیان کرده اند.

۶: تکفیر با کبیره^{۱۸}

مانند تکفیر مرتکبین زنا و سایر گناهان کبیره

^{۱۸}: به این مساله در بخش شبهات خوارج عصر پرداخته خواهد شد.

دوما: بر اساس همین تکفیر بی دلیل و ناحق، استحلال خون کسی را می کنند که مستحق کشته شدن نیست به گونه ای که آنان اصولی را بناکرده و سپس هرکس، با اصول ساختگی آنان مخالفت کند را تکفیر کرده و خورش را حلال می دانند.

صفات خوارج و فهم صحیح آن

بعد از اینکه اصول خوارج را ذکر کردیم بعضی از صفات خوارج را ذکر می کنیم که در نصوص شرعی و در اقوال بزرگان امت از سلف صالح و سایر علما وارد شده است تا اینکه آگاهی و شناخت کامل از طایفه پیدا کنیم

۱: تکفیر و قتل مسلمین و ترک کفار اصلی

"یقتلون أهل الإسلام ويدعون أهل الأوثان، لئن أنا أدركتهم لأقتلنهم قتل عاد" أخرجه البخاری ومسلم

یعنی: "و با مسلمانان می جنگند و آنان را می کشند ولی با بت پرستان کاری ندارند، اگر من تا آن زمان بمانم با ایشان می جنگم، و مانند قوم عاد نابودشان می کنم".

ملا علی قاری رحمه الله در شرح این حدیث شریف می فرماید: "تکفیر می کنند و می کشند"

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید: "خوارج برای کشتن کفار بسیاری از مسلمین را می کشند"^{۱۹}

از قدیم الزمان یکی از عقاید این قوم قتل مصلحت می باشد که اهل علم ان را نقل کرده اند.

مبرد در کتاب الکامل فی اللغة والادب ذکر می کند که یکی از بزرگان خوارج به نام قطری بن فجاءه خارجی کلام مشهورشان را گفت: "کشتن یک فرد به خاطر مصلحت مردم کار اشتباهی نبوده و خلیفه می تواند آنچه که مصلحت می بیند را حکم کند و رعیت حق اعتراض ندارند".

و از ترور علی رض الله عنه تا عبدالله بن خباب بن ارت رحمه الله فرزند صحابی بزرگوار و تا به امروز محور جنایتهای این قوم بر امت آشکار است.

۲: کم سن و سال و کوتاه بین

قال ﷺ یأتی فی آخر الزمان قوم حدثاء الأسنان، سفهاء الأحلام، "بخاری

"در آخر زمان قومی خواهد آمد، که کم سن و کم فکر هستند"

^{۱۹}: عقیده التسعینیة لشیخ الاسلام

هرکس سخنان و کارهای این جماعت و خاصاً امیران این جماعتها را پیگیری کند متوجه خواهد شد که غالب کارهایشان احمقانه میباشد و به دور از در نظر گرفتن مقدار مصالح و مفاسد می باشد .

۳: خوش گفتار ولی بد رفتار

قال ﷺ "يقولون من خير قول البرية"

"از بهترین سخن دم می زنند"

یعنی این گفتار خوش فقط ادعا می باشد و هرگز در میدان عمل نقش نمی گیرد بلکه برعکس.

دم از تحکیم شریعت می زنند و خود اولین کسانی هستند که آن را به بهانه های واهی پایمال می کنند

۴: کثرت عبادت به همراه ضعف در فهم دین و نصوص شرعی

قال ﷺ " ليس صلاتكم إلى صلاتهم بشى ولا صيامكم إلى صيامهم بشى و لاقراءتكم إلى قراءتهم بشى "

"نماز شما در مقابل نماز آنان و روزه ی شما در مقابل روزه ی آنان و قرائت شما در مقابل قرائت آنان چیز اندکی است"

وقوله ﷺ: "يقرأون القرآن لا يجاوز حناجرهم"

" که قرآن می خوانند ولی اثر آن از گلویشان تجاوز نمی کند"

به طوری که از خادم یکی از رهبران خوارج به نام "عروه بن حدیر" از حال او در خانه و خلوتش پرسیده شد؟

گفت به طور خلاصه "هیچگاه روزانه برایش غذا نیاوردم و شبانه برایش جای خواب اماده نکردم"

۵: تشدد و تعمق در دین که سبب خروج از قواعد شرعی می شود

"دعوه فإنه سيكون له شيعه يتعمقون في الدين حتى يخرجوا منه كما يخرج السهم من الرمية" روایت أحمد

"او را رها کنید که پیروانی می یابد و در دین فرو می روند تا اینکه از آن خارج می شوند انچنان که تیر به هدف خود برخورد کرده و از آن سویش خارج می شود".

این طایفه از لحاظ فکری به افراط و غلو، سخت گیری و تفرقه شناخته می شوند و از لحاظ حرکی به واکنش سریع و بی باکانه و انفعالات کورکورانه مشهورند و قابلیت زیادی برای نابودی و شعله ور شدن دارند، خوارج بسیار اهل اختلاف و چند دستگی و اهل جدل و دشمنی هستند و همین سبب اصلی تفرقه و اختلافات آنان می باشد به گونه ای که امام لالکائی^{۲۰} در کتاب السنه ی خود می آورد که دو نفر از خوارج خانه ی الله را طواف کردند یکی به دیگری گفت به این مردم بنگر، کسی از این مردم وارد بهشت نمی شود مگر من و تو، رفیقش به او گفت آیا بهشتی که پهنایش بمانند آسمان و زمین است فقط برای من و تو بنا شده است؟ او گفت چنین است رفیقش به او گفت آن برای تو باشد و مذهبش را ترک کرد.^{۲۱}

۶: طعن در بزرگان و صاحبان فضل و سبقت

قال له "یا محمد اعدل فإنک لم تعدل" روایت ابن ماجه

ذوالخویصره ی خارجی به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: "ای محمد عدالت کن که تو عدالت نمی کنی"

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می فرماید "فَإِنَّ تَسْلِيْطَ الْجُهَالِ عَلَى تَكْفِيْرِ عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ أَعْظَمِ الْمُنْكَرَاتِ؛ وَإِنَّمَا أَصْلُ هَذَا مِنَ الْخَوَارِجِ وَالرَّوَافِضِ الَّذِينَ يُكْفِرُونَ أُمَّةَ الْمُسْلِمِيْنَ؛ لِمَا يَعْتَقِدُونَ أَنَّهُمْ أَخْطَأُوا فِيهِ مِنَ الدِّيْنِ.

وَقَدْ اتَّفَقَ أَهْلُ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ عَلَى أَنَّ عُلَمَاءَ الْمُسْلِمِيْنَ لَا يَجُوزُ تَكْفِيْرُهُمْ بِمَجَرَّدِ الْخَطَا الْمَحْضِ..."

یعنی "مسلط کردن جاهلان بر تکفیر علمای مسلمین از بزرگترین معاصی و منکرات می باشد و اصل این امر از خوارج و روافض که ائمه ی مسلمین را تکفیر می کنند چرا که معتقدند که آنان (علمای مسلمین) در دین خطا کرده اند

و اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند که تکفیر علمای مسلمین به خاطر خطای محض (مانند خطای اجتهادی و تاویل و...) جایز نیست ...".

^{۲۰}: امام لالکائی از بزرگان اهل سنت در عصر خویش بوده است.

^{۲۱}: وقفات مع الاحداث ۱۱/۲

حتی کار خوارج به جایی رسید که خود را داناتر از اصحاب ایشان دانستند چطور که امروزه خوارج خود را داناتر و هدایت یافته تر از مشایخ و رهبران جهادی می دانند در حالی که هیچ یک از اهل علم که قدم صدقی در دعوت داشته باشد به همراه آنان نیست.

۷: ظهور در زمان تفرقه و اختلاف امت

قال ﷺ "أنهم يخرجون علي حين فرقة من الناس" بخاری

"در زمان اختلاف و تفرقه مردم خارج می شوند".

همانطور که بعد از اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما خارج شدند.

۸: خود بزرگ بینی و خود پسندی خاصتا در مقابل اهل فضل و علم

زمانی که اختلاف خوارج با سیدنا علی رضی الله عنه بالا گرفت و ایشان ابن عباس رضی الله عنهما را برای نصیحت آنان فرستاد ولی در قبال آنان خود را از این بزرگواران دانا تر و آگاه تر به دین و توحید دانستند تا جایی که بعدها وقتی امام حسن بصری از همراهی آنان سرباز زد گفتند: أنطیع هذا العلج ؟

"ایا از این چهارپا اطاعت کنیم؟"

این اخلاقشان جزو بارزترین صفات آنان می باشد که امروز هم مشاهده می کنیم که بزرگان دین و جهاد را به سادگی به انحراف و کجی متهم می کنند.

۹: استدلال به آیات و احادیثی که در مورد کفار نازل شده است بر مسلمین

كما قال ابن عمر رضي الله عنه : ((انطلقوا إلى آيات نزلت في الكفار فجعلوها في المؤمنين "روایت بخاری،

ابن عمر رضی الله عنهما می فرمایند : خوارج آیاتی که در مورد کفار نازل شده را در حق مومنین به کار می برند

"

البته باید بگوییم که تنزیل حکم این نوع از آیات تابع اصول خاص خود می باشد که در کتب اصول فقه و اصول تفسیر وارد شده است

ولی خطای خوارج در این بود که بدون اینکه مسلمین مرتکب عین آن مساله بشوند حکمی که در مورد کفار بر این کار نازل شده را بر مسلمین تنزیل می کردند

۱۰: اظهار امر به معروف و نهی از منکر برای مخالفت با بزرگان

قال الإمام الآجری : " ثم إنهم بعد ذلك خرجوا من بلدان شتى (أى الخوارج)، واجتمعوا وأظهروا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حتى قدموا المدينة، فقتلوا عثمان بن عفان رضى الله عنه " كتاب الشريعة ۱ / ۳۲۷

امام آجری رحمه الله می فرماید: "سپس خوارج از مناطق مختلفی خارج شدند و جمع شده و اظهار کردند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند تا اینکه وارد مدینه شدند و عثمان رضى الله عنه را کشتند."

آنان را می بینی که با تمام جهل و نادانی که دارند به بزرگان نامه نوشته و پیام می فرستند که توبه کنند

این از عادت و روش بزرگان این طایفه از روز ایجادشان تا به امروز می باشد

امام ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه ی خود نامه ای که خوارج به سیدنا علی رضى الله عنه می نویسند و از او طلب توبه و اقرار به مرتد بودن خود می کنند را ابن چنین نقل می کند: پس برای او (علی رضى الله عنه) نوشتند "اما بعد: تو به خاطر الله خشم نگرفتی بلکه به خاطر خود خشم گرفتی اگر بر کفر خود شهادت دهی و توبه کنی آنگاه به آنچه که بین ما و تو گذشته است نظری میکنیم و گرنه تو را نیز رد می کنیم، چراکه الله خائن را دوست نمی دارد".^{۲۲}

۱۱: غلو در بیعت و مساله ی امامت

ائمه به این مساله پی برده اند که خوارج امامت را از اصول خود دانسته و از آن به کثرت سخن می گویند

امام ابن حزم رحمه الله می گویند: اما خوارج بیشتر کلامشان در مورد کفر و ایمان و تسمیه به آنها و سخن گفتن در مورد وعید(آیات عذاب) و امامت می باشد.^{۲۳}

^{۲۲}: البدایه والنهایه ۵۸۳/۱۰

^{۲۳}: الفصل فی الملل والاهوا والنحل ۸۹/۲

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گویند: آنان (خوارج) به خاطر مساله ی امامت و جماعت و دار (سرزمین) از دیگر جماعتها متمایز شدند و سرزمین خود را سرزمین هجرت و سرزمین مسلمین را سرزمین کفر و جنگ قرار دادند.^{۲۴}

۱۲: پیروی از نصوص متشابه و ترک نصوص محکمت

همانطور که شیخ الاسلام در مورد خوارج می گویند که آنان از متشابهات پیروی کرده و محکمت را ترک کرده اند.^{۲۵}

خوارج از جهل و قلت علمشان دائما نمی توانند احکام را در محل صحیح خود نازل کنند و دائما کفر دشمنان خود را با امور شبهه داری که می تواند احتمالات دیگری نیز در آن مورد صحیح باشد، سعی دارند اثبات کنند. امام شاطبی در الاعتصام ذکر می کنند که خوارج غالبا به احادیث طایفه ی منصوره (به نفع خود) استدلال می کنند

بعضی از عقاید خوارج

خوارج اوائل به اموری معتقد بودند که جزو اصول اساسی مذهب آنان نبود ولی به سبب جهل به دین ، مخالفتشان با اهل سنت از مسائل اصولی به بعضی از جزئیات فقهی نیز کشیده شده بود که شاید خوارج عصر به این امور معتقد نباشند و دلیل خارجی نبودنشان را هم معتقد نبودنشان به این جزئیات می دانند در حالی که همانطور که بیان شد هر جماعت یا هر فردی اگر به دو اصل خوارج که ذکر شد معتقد باشد یا مرتکب آنان شود از خوارج به حساب می رود .

و این عقاید را می توان چنین خلاصه کرد مانند:

- قریشی بودن امام شرط نیست.
- مبالغه در برائت از دشمنان خود

^{۲۴}:مجموع الفتاوی ۳۵/۱۳

^{۲۵}:الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح ۹۵/۱ و امام ابن عباس در تفسیر ایه ی ۷ سوره ی آل عمران می گوید آنان که در قلبشان زیغ بوده و از متشابه تبعیت می کنند همان خوارج هستند.

به گونه ای که برائت از عثمان و علی رضی الله عنهما را معیار صداقت یاران خود می دانستند تا جایی که نکاحی را برگذار نمی کردند مگر اینکه از برائت او از این بزرگواران با خبر نمی شدند.

- تکفیر پیروان خود به سبب ترک جهاد با دشمنان .
- این مساله از عقاید ازارقه می باشد.
- حلال دانستن کشتن زن و کودکان مخالفان خود.
- جایز ندانستن رجم زانی، چرا که در کتاب الله متعال وارد نشده است .
- اعاده ی نماز را بر زن حائضه واجب می دانستند .
- هجرت را به سوی خود واجب دانسته و کسانی که در بین مخالفان زندگی می کردند را تکفیر می کردند.
- اگر امام کافر شود رعیت نیز کافر می شود .
- و بعضی از عقاید فاسد در مورد قدر که از قدریه گرفته بودند .
- اختلاف در مورد احکام تقیه و دار تقیه که بعضی تقیه را جایز و بعضی کفر می دانستند .
- از انها نقل شده که بعضی از فرق خوارج سوره ی یوسف علیه السلام را جزو قران نمی دانستند .
- و سایر عقایدی که به مرور زمان در ان با اهل سنت مخالفت کردند مانند انکار شفاعت و رویت الله متعال در آخرت و غیره که در خوارج اوائل وجود نداشت.

شبهات رایج در مورد خوارج و پاسخگویی

بعضی از شبهاتی که خوارج معاصر برای اثبات اینکه از جمله خوارج نیستند به آن چنگ می زنند

تکفیر با گناه کبیره

شبهه ای که رایج است به این ترتیب است که اگر جماعتی اصول خوارج را داشته باشد ولی مرتکبین کبیره را کافر نداند آن جماعت از خوارج به شمار نمی رود این شبهه را از دو ناحیه به طور مختصر پاسخ می گوییم :

اولا: باید گفت که تکفیر با گناه کبیره نیز فرعی از اصل اول خوارج یعنی تکفیر بلا مکفر است همانطوری که می دانیم این اصل دارای فروعاتی می باشد همچون الف: تکفیر با ظن گمان ب: تکفیر با کبیره ج: تکفیر به امور رخ نداده و احتمالی د: تکفیر با گناه کبیره

پس تکفیر چه با ظن و گمان باشد و چه با گناه کبیره تکفیر بلا مکفر یا تکفیر ناحق به شمار می رود

دوما: آیا تمام فرق خوارج که خوارج نامیده شدند به کفر بودن گناه کبیره و کافر بودن مرتکبش معتقد بودند ؟

باید بگوییم که خوارج به چندین فرقه تقسیم می شوند که در مورد تکفیر مرتکبین کبیره اختلاف شدیدی دارند که به طور خلاصه بیان می کنیم :

فرقه محکمه ی اوائل: این فرقه اولین دسته ای بودند که خوارج نامیده شدند و در زمان علی رضی الله عنه بعد از جریان حکمیت ظهور یافتند این فرقه انطور که مشخص است مرتکبین کبیره را به این شکل که مشهور شده است تکفیر نمی کردند بلکه آنها همانطور که از شیخ الاسلام نقل کردیم صلی که شرعی بود را مخالف توحید حاکمیت دانسته و کفر دانستند و یا انتشار معاصی را به خاطر عدم تحکیم شریعت کفر دانستند نه اینکه مرتکب کبیره را مستقیما کفر بدانند

ازارقه: اتباع نافع بن ازرق از بدترین فرق خوارج بودند که گناه کبیره را کفر اکبر می دانستند

نجدات العاذریه : اتباع نجده بن عامر الحنفی بودند که بیشتر در مورد امور عذر به جهل و غیره با سایرین اختلاف می کردند به همین سبب به نام عاذریه معروف شدند، این دسته مرتکبین کبیره را کافر نمی دانند مگر کسانی که بر ان اصرار کنند

بیہسیہ : دسته ای از این طایفه مرتکبین کبیره را حکم به کفر نمی کنند تا امرش به والی واگذار شود تا او را حد زند و هر کبیره ای که حد ندارد بخشیده شده است

و بعضی از بیہسیہ نیز مرتکب حرامی که اگاهی به حرمت ان ندارد را تکفیر نمی کنند .

عجارده: اتباع عبدالکریم بن عجرد بودند که مرتکبین کبیره را تکفیر می کردند و به دسته های زیادی تقسیم شدند

ثعالبه : از اتباع ثعلبه بن عامر بودند و آنان نیز مرتکبین کبیره را تکفیر می کردند و آنان نیز به دسته های زیادی تقسیم شدند

اباضیہ: اتباع عبدالله بن اباضیہ بودند که در مورد مرتکبین کبیره می گفتند :که انها موحد هستند ولی مومن نیستند و متفق بودند بر اینکه مرتکب کبیره کفر کرده ولی نه کفر اکبر بلکه کفر نعمت (کفر اصغر)سرزمین مخالفانشان از اهل اسلام را دار توحید می گفتند .

صفریہ زیادیه :اتباع زیاد بن اصفر بودند که زانی را زانی و سارق را سارق و... می گفتند نه کافر و مشرک ، ولی بعضی از کبائر را به خاطر بزرگیش کفر می دانستند مانند ترک نماز و فرار از میدان جنگ

نتیجه گیری که میتوان کرد این است که همانطور که می بینیم تمام این فرق با وجود اختلافشان در تکفیر مرتکبین کبائر تحت حکم خوارج داخل می شوند و هر انکسی که به اصول اهل ینت در تنزیل احکام آگاه باشد می داند که تمام این فرق با وجود اختلافات بسیار زیادشان در دو نقطه ی اساسی مشترک هستند و ان نیز دو اصل بیان شده می باشد یعنی تکفیر ناحق مسلمین و حلال دانستن خون و مال و ابروی مسلمین .

به این ترتیب از خلال کلام ائمه ای همچون ابن تیمیہ رحمہ اللہ روشن می شود که عقیده ی خوارج محصور در تکفیر به سبب گناہان مشہوری مانند زنا و نوشیدن شراب نمی باشد بلکه شیخ الاسلام آنان را این چنین وصف می کند که آنان بخشش (یعنی خوارج وقتی دیدند علی رضی اللہ عنہ با معاویہ رضی اللہ عنہ بر تحاکم راضی شد و خوارج براساس این عمل خیر و مباح ایشان را تکفیر کردند) که گاهی اوقات مباح می باشد را از معاصی

به حساب آورده و آن معصیت را از مکفرات قرار می دادند و آنچه که معصیت به شمار نمی آید را معصیت قلمداد می کنند .

علمای محقق ذکر کرده اند که خوارجی که در عصر صحابه ظهور کرده بودند ، در متاخرین منقرض شده است، و روشن است که خوارج اوائل علی رضی الله عنه را به خاطر مساله ی حکمیت تکفیر کردند که در اساس خود امری مشروع و کاملاً شرعی بود (یعنی انطور که مشهور شده خوارج بر اساس کبیره تکفیر میکنند چنین نبود بلکه بر اساس امری کاملاً شرعی که بر اساس فهم سطحی خود از قران و سنت آنرا کفر و مخالف حکم بما انزل الله قلمداد می کردند تکفیر کردند) که از آن برداشت ناصحیح کرده بودند و حکم آن را در حق کسی استعمال کردند که به هیچ وجه مرتکب عملی کفری نشده بود .

همانطور که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالى در مجموع الفتاوی ذکر می کند و می گوید: از عادت اهل بدعت است که اقوالی ساختگی می سازند و آن را از واجبات دین قرار می دادند بلکه آن را از مسائلی در ایمان قرار می دهند که وجودش ضروری است و هرکس که با آنان در این مساله مخالفت می کرد را تکفیر کرده و خونس را حلال می دانستند مانند کار خوارج ، جهمیه و روافض و غیر آنان...^{۲۶}.

خوارج و اعلان خلافت

شاید بعضی از جوانان تشنه نصرت اسلام و برپایی خلافت و دولت اسلامی فریفته ی این شعارهای رنگین شده اند و این امر سبب شده است که نتوانند جنایات و فساد عقیده ی این جماعتها را ببینند در حالی که باید بدانیم که اعلان خلافت از سوی خوارج امری جدید نبوده است بلکه در طول تاریخ امت اسلامی بارها و بارها تکرار شده است به طور مثال:

۱: شیب خارجی در عهد عبدالملک ادعای خلافت کرد ولی به آن نرسید

۲: در سال ۱۴۰ هج ق رهبر خوارج اباضیه عبدالاعلی بن سمع عافری ادعای خلافت کرد که چهار سال استمرار یافت و در سال ۱۴۴ هج ق به دست منصور کشته شد .

^{۲۶}:مجموع الفتاوی ج ۲۱۲/۱۹

۳: در شهر طنجه رهبر خوارج ادعای خلافت کرد و خود را امیر المومنین نامید که توسط خالد بن حبیب فهری کشته شد

۴: عبدالله بن وهب راسبی اولین کس از خوارج بود که بر امامت بیعت شد و با نجده بن عامر حنفی رهبر خوارج نجدات نیز بر خلافت بیعت شده بود

و شواهد تاریخی بسیاری که می توان در تاریخ این فرقه یافت ولی سوال اینجاست آیا اعلان خلافت از سوی این طوایف اهل بدعت چیزی از حکم شرعی آنان کم کرد ؟

قتال با مرتدین و صلیبیان

ایا جنگ و قیام علیه کفار و مرتدین با وجود اصول خوارج حکم خارجی بودن را از یک جماعت رفع می کند ؟

در سال ۳۲۳ هج ق ابو یزید مخلد بن کیداد یفرنی که یکی از خوارج اباضیه بود بر علیه عبیدیان مرتد حاکم بر مصر و مغرب اسلامی قیام کرد و اهل سنت را با خود متحد کرده و بر آنان شکستهای سنگینی وارد کرد تا جایی که فقط یک منطقه در دست عبیدیان باقی ماند ولی در عاقبت ابو یزید خارجی بنا ه اسبابی که مورخین و محققین ذکر میکنند شکست خورد و قیامش سرکوب شد که از جمله ی این عوامل :

۱: قدرت برنامه ریزی نظامی منصور عبیدی که بعد از پدرش قائم به حکم رسید.

۲: عقیده ی خارجی ابویزید و پیروانش که بر اساس همین فکر خارجی خود با اهل سنت تعامل می کردند و این حقد و دشمنی را نسبت به اهل سنت پنهان می کردند ولی وقتی وی احساس قدرت کرد اموال و زنان اهل سنت را حلال دانسته و به آنان خیانت کرد و اهل سنت را در دست عبیدیان تنها رها کردند و عبیدیان نیز در حق اهل سنت دست به کشتار زدند .

و این جنایات خوارج که ناشی از فکر و عقیده ی فاسد این جماعت می باشد سبب نفرت اهل سنت و مردم از این جماعت شده و سبب شکست آنان شد

و عبرت دیگری که در این جریان تاریخی وجود دارد این است که هیچگاه در مقابل دشمنان اهل سنت نمی توان به خوارج اعتماد کرد چرا که این قوم در ریختن خون اهل سنت هیچ پروایی ندارند و شاید خیلی بدتر از دشمنان اسلام در حق اهل سنت جنایت کنند و در حالت سختی آنها را تنها رها کنند .

خروج بر حکام

سوال می شود که جماعت فلانی بر کدام حاکم عادل خارج شده اند که حکم خارجی بودنشان صادر می شود ؟
باید بگوییم که این قصور در فهم کلام علما و سلف صالح در مورد اصول خوارج و نحوه ی تنزیل حکم بر این فرق می باشد

چرا که علت خروج خوارج بر حکام عادل مسلمان تکفیر ناحق آنان و حلال دانستن خون و مال آنان می اشد چرا که اگر خوارج حکام مسلمان و عادل را تکفیر نمی کردند و خون آنان را حلال نمی دانستند بر آنها خروج نمی کردند

پس در نتیجه سبب خروج بر حکام نیز به دو اصل اساسی خوارج بر می گردد به همین ترتیب در مورد اینکه گفته می شود که خوارج عثمان و علی رضی الله عنهم را تکفیر کرده و اصل مردم را بر کفر می دانند هر عاقلی در صفات و اعمال خوارج که در نصوص شرعی وارد شده است بیانده می داند که از دو اصل اساسی نشات می گیرد حتی تکفیر عثمان و علی و شمشیر کشیدن بر علیه آنان و اصل مردم را بر کفر دانستن نیز از این دو اصل ناشی می شود .

ولی باید بگوییم که بعضی از علمای سلطان از این نصوص بر علیه مجاهدینی که بر طواغیت که در کفر آنان شکی نیست خارج می شوند استفاده می کنند که در باطل بودن این استدلال شکی نیست .

خوارج معاصر

تکفیر سیاسی

یکی از صفات بارز در این قوم تکفیر سیاسی است به این معنا که اختلافات سیاسی و جماعتی خود را ابتدا یک اختلاف عقیدتی جلوه می دهند سپس برای بدنام کردن و ترور شخصیتی دشمنانشان آنان را تکفیر کرده یا به تشکیک در عقیده ی او می پردازند

این صفت آنان بیشتر از تنگ نظری و جهل آنان به امور شرعی و سیاسی ناشی می شود که گمان می کنند با تکفیر مخالفانشان می توانند آنها را از سر راه بردارند .

به همین سبب در طول تاریخ پر خون خوارج افراد که شهوت قدرت داشته یا طمع در رهبری داشتند مخالفان خود را با یافتن بهانه های شرعی به ارتداد و کفر نسبت می دادند و هرکس تاریخ فرق خوارج را مطالعه کرده و بر اخبار آنان در عصر حاضر آگاهی داشته باشد میداند که آنان قومی هستند که بسیار دچار اختلاف می شوند و با وجود اینکه از لحاظ جمعیتی بسیار اندک بودند ولی به چندین فرقه تقسیم شده و حتی این فرق خوارج نیز به چندین شاخه تقسیم شده بودند که بیشتر آنان یکدیگر را به کفر نسبت می دادند .

به طور مثال : فرقه ی عجارده از خوارج به شاخه های زیر تقسیم میشود:

صلتیه ، میمونیه ، حمزیه ، خلفیه ، اطرافیه ، شعیبیه ، حازمیه

بیشتر این شاخه ها از همدیگر براءت می جستند .

به سبب تشدد و تنگ نظری و جرئت در اطلاق احکامی که در نزد خوارج وجود دارد هیچ گاه نمی توانند در پی یک هدف معین با هم یا با غیرشان متحد شوند به همین دلیل آنان هیچ گاه در طول تاریخ نتوانسته اند بر حکم و حکومت بقا یابند.

خوارج و سیاست شرعی

خوارج در گذشته و در طول تاریخ به سبب تنگ نظری و جهالت در سنجش مصالح و مفسد غالبا دچار خطا می شوند و از گمراهترین طوایف در مساله ی سیاست شرعی می باشند

و جماعت‌های از این طایفه وجود دارند که اصلا سیاست شرعی و مراعات مصالح و مفسد را امری بی اهمیت می دانند و به اموری مانند ملت ابراهیم در دعوت و یا عدم کتمان علم و یا آشکار سازی حق و غیره از این رو غالبا وجود این چنین جماعت‌ها یا افراد سبب آشکار شدن اسرار مسلمین و جماعت‌های جهادی و دعوی برای دشمنان می شود

این دسته از آنجا که در اندازه گیری مصالح و مفسد ناتوان هستند و کوتاه بینی و عدم در نظر گرفتن عواقب کارها و کج فهمی و سطحی نگری در فهم نصوص و عدم درک صحیح واقع ندانسته بزرگترین خدمات را برای دشمنان دین انجام می دهند .

به طور مثال ترور بزرگانی که جز بر خیر و نیکی شناخته نمی شدند از سیدنا علی رضی الله عنه تا عصر حاضر و معمولا محیطی اهل غلو در آن صاحب نفوذ هستند بهترین محیط برای کاشتن جواسیس و منحرفین می باشد چرا که هر محیطی که میزان سنجش در آن از مسیر قران و سنت منحرف شده باشد در شناخت دوست و دشمن نیز دچار خطا می شود.

تقیه

خوارج معاصر در این صفت مشترکند بر عکس خوارج پیشین که در این مورد اختلاف نظر داشتند .

یکی از علمای معاصر می فرماید که غلات بسیار اهل تقیه می باشند .

از این رو بسیاری از اوقات نمی توان به آنان اعتماد کرد این صفت آنان بازتاب اساسیش در میداین جهاد بیشتر دیده می شود.

غدر و خیانت

خوارج یکی از طوایف مشهور در عهد شکنی و خیانت هستند که محل اعتماد نیستند بارها و بارها در تاریخ خونبار این جماعت عهد شکنی و خیانت بر ضد بزرگان دیده شده و می شود .

بد اخلاقی

آنان به غلو عادت کرده و انصاف خود را از دست داده اند چنان که هیچ امر وسطی وجود ندارد
مثلا اگر کسی خطا کند و خطایش از روی عمد نباشد آنها برای این فردی عذری قرار نمی دهند
آنان بسیار تند خو و عجول هستند اصدار احکام قتل و تکفیر برایشان آسان تر از آب خوردن است
غیبت بزرگان کار همیشگی آنان است جهاد سی ساله ی دیگران را به مجرد یک خطا هیچ می دانند ولی یک روز وقوفشان در ساحه ی جهاد برای مغرور شدنشان کافی است.
بسیار مغرور هستند و همیشه با استعلا و بدون تواضع سخن می گویند خود برتر بینی از خصوصیات آنان است
تنها خود را در میدان می بینند
آنان بسیار فحاش و زبان دراز بوده و تهدید به قتل و کشتن یک لحظه از آنان جدا نمی شود سخنانشان به مسلمین آرامش خاطر نداده و بلکه نگرانی های آنان را افزایش می دهد مسلمین از آنان احساس امنیت نمی کنند.

تنگ کردن موانع و اسان سازی تکفیر

از بارزترین خصوصیات خوارج عصر سعی دائمی در تنگ کردن موانع تکفیر و معتبر ندانستن شروط است به گونه ای که برای اثبات اینکه هر جاهل و مبتدی در هر امری ی تواند حکم تکفیر را صادر کند چرا که این دسته تکفیر را مستقیما مرتبط با اصل دین می دانند که بدون ان توحید نقض می شود از این رو باید هر عامی و جاهلی مجهز به این علم شود و چون هر کسی نمی تواند علوم پیچیده را تحصیل کند سعی دارند تا این علوم پیچیده که نیاز به علمای فرزانه دارد را برای اتباع خود اسان کنند .

ولی باید دانست که تکفیر در نزد اهل سنت تفصیل دارد که از جمله ی ان تکفیر مسلمانی که مرتکب ناقضی از نواقض شده است از اختصاصات علما می باشد چرا که تکفیر فتوا بوده و نیاز به مفتی دارد .

اسباب گرایش به فکر خارجی

جهل

جهل به عقیده ی اهل سنت و جماعت و منهج وسط در تلقی نصوص و تنزیل احکام بر واقع سبب شده که این افراد تقوا و خدا ترسی را در تند روی و تشدد ببینند در حالی که تقوا بدون وسطیت سبب هلاکت می شود

همانطور نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمود «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ» بخاری: ۳۹

یعنی : «دین، آسان است. و اگر کسی آنرا بر خود سخت بگیرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراین، راه راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسی از شب، کمک بگیرید».

ظلم حکام

در عصر حاضر ظلم حکام به درجه ای رسیده است که حقد و کینه ای عمیق از خود بر دل جوانان مسلمان باقی می گذارند که این جوانان با غیرت مسلمان اگر مجهز به سلاح علم نباشند این ظلم طواغیت آنان را به سوی افراط در مواجهه با این ظالمان می کشاند

حماسه ی بی ضابطه

بسیاری از جوانان مسلمان که حماسه ی نصرت دین و بر پایی حکومت اسلامی و تحکیم شریعت را دارند و از ظلم طواغیت به تنگ آمده اند اگر ارزشهای خود را در میزان شرع و واقع قرار ندهند نتیجه ی ان خروج از جاده واقع بینی و تبعیت از خیالات می شود

و این حماسه اگر در ضوابط و چارچوب شریعت کنترل نشود نتیجه ی جز انحراف ندارد

باید بدانیم که حماسه داشتن امری مذموم نیست به شرطی که به همراه تعقل شرعی باشد

مواجهه با محیط دور از دین

وقتی هر یک از جوانان هدایت می شود و با دین نجات بخش اسلام آشنا می شود سپس محیط اطراف خود را که دور از دین و الوده به افکار جاهلیت را می بیند اگر نتواند آن را در میزان شرعی تحلیل کرده و طریقه ای مناسب برای برخورد با این جاهلیت بیابد شاید به افراط در واکنش بیانجامد به طور مثال امتی که توسط کفار و طواغیت بیشتر از دو قرن از حقیقت دینش دور نگه داشته شده است نیاز به برخوردی حکیمانه به دور از احساسات و به دور از ناامیدی دارد چرا که اگر انتظاری به دور از واقع و خیال پردازانه داشته باشیم که این امت در مدت کوتاهی به اوج هدایت بر گردد شاید در تحمل مشقتهای اصلاح خسته شده و راه تنزیل احکام کفر و رده را بر این جامعه انتخاب کنیم و یا حتی اگر از اصلاح ناامید شویم شاید در صدور احکام این چینی پروا نداشته باشیم همانطور که یکی از بزرگان میفرماید: جهل + ظلم حکام + حماسه ی بی ضابطه + مواجهه با محیط دور از دین = غلو در تکفیر

رواج این فکر از طرف طواغیت

فکر غلو در بسیاری از اوقات ثابت کرده است که می تواند بزرگترین خدمت را به کفار و طواغیت کند که مهمترین آن ایجاد فاصله بین عامه ی مردم و مجاهدین می باشد به گونه ای وجود این غلات در صفوف دعوت و جهاد سبب دوری و اجتناب مردم از این حرکتهای و جماعتهای می شود از این رو طواغیت با ایجاد مجال رشد برای آنان و مقابله با داعیان و اصلاحگران حقیقی و تنگ کردن میدان برای آنان سعی در گسترش آنان دارند که ان شاءالله نمونه هایی از تاریخ ذکر خواهیم کرد

خطا در منهج تعلیم

شاید بسیاری از کسانی که دچار غلو در تکفیر شده اند را دیده باشیم که سبب انحرافشان فرورفتن در احکام متعلق به تکفیر قبل از کسب مقدمات و اصول می باشد .

جوانی که چند کتاب عقیده خوانده است را می یابی که در احکام تکفیر چنان فرو رفته و سخن می گوید که ائمه ی بزرگ دین از آن می ترسیدند .

علت پیدایش فکر خوارج در جماعت‌های جهادی

خلل در سیاست جماعت

به این معنا که به این جماعتها در برخورد و اصلاح فکر غلو در بین خود سستی کرده و سهل انگاری می کنند و این عناصر با استفاده از تکیه گاه جماعت به نشر تدریجی افکار خود می پردازند از این رو بر جماعتها واجب است که در برخورد با هر انحرافی چه افراط و چه تفریط قاطعیت نشان داده و آن را در بدو ظهورش در مان کنند ما بارها و بارها شاهد شده ایم که غلات از جماعت‌های جهادی به عنوان سکوی پرتاب برای نشر افکار خود سود برده و بعدها در کوچکترین سختی و اختلاف صف جماعت را شکسته و دو دستگی ایجاد کرده اند پس یک جماعت پخته باید ابزار و روش خوبی در تربیت افراد خود داشته باشد که در آغاز بتوانند از رشد این افکار پیشگیری کنند چرا که پیشگیری بهتر از درمان می باشد

خلل در اهل علم و نظریه پردازان جماعات

اگر خلل و انحراف در رهبری و اهل علم باشد انحراف در جماعات به سرعت دیده می شود و این امر بر همگان روشن است و میاز به اطاله کلام ندارد چنانکه ما ی دانیم که رهبری یک قوم از حساس ترین امور می باشد .

خلل در سیستم امنیتی جماعت

این بخش مربوط نفوذ افراد دارای اغراض و اهداف می باشد که اگر سیستم امنیتی به شکل فعال کار نکند امکان نفوذ دادن منحرفین از طرف حکومتها یا جماعت‌های منحرف برای ایجاد انحراف در جماعت که اگر در سطح رهبری و اهل علم باشد، خطر بیشتری دارد .

خلل در پختگی جماعت از لحاظ فکری

اگر افراد یک جماعت خاصا نفرات سرشناس که نقش اهل حل و عقد را در جماعت ایفا می کنند از لحاظ پختگی در سطح خوبی نباشند و در مقابل شبهات و انحرافات مقاوم سازی نشوند با پیدایش هر فتنه ی کوچک و بزرگی ممکن است دچار انحراف شوند از این رو بر جماعت‌های اسلامی و خاصا جهادی واجب است که نفرات

خود را از اینکه زمین حاصلخیزی برای رشد بذر غلو باشند حذر کرده و آنها را با تربیت خوب از قبول و حمل چنین افکاری دور سازند.

فکر خارجی و تجارب جهادی سابق

تجربه مصر

جماعت تکفیر و هجرت در مصر که به تکفیر و تشدد معروف بودند این جماعت اصل را در مردم مسلمان بر کفر می دانستند این جماعت در بدنام کردن حرکت دعوی و جهادی در مصر نقش بزرگی داشتند به طور مثال غارت طلا فروشی ها به حجت غنیمت اموال مشرکین .

تجربه افغانستان و پاکستان

جماعتی در کانتینری جمع شده و انجا را دار اسلام می انستند و امیر خود را خلیفه قلمداد می کردند و جماعتی که زیر سایه طالبان قدرت یافته و امیر طالبان ملا عمر رحمه الله را به نام دجال یاد می کردند که بیشتر آنان امروز به طرف عراق و شام سفر کردند

و یا جماعتی که اگر سوار قطار می شدند و هزینه ی بلیط را می پرداختند بعد از اتمام سفر غسل کرده و شهادتیم می آوردند چرا که پرداخت هزینه ی بلیط و استفاده از خدمات دولتی را موالات حکومت از لحاظ اقتصادی می دانستند

جماعتی که طالبان را به سبب داشتن عقیده ی ماتریدی مرتد می خواندند و امرای تنظیمات بزرگ عالمی را نیز به خاطر کافر ندانستن طالبان تکفیر می کردند .

و تجربه های دلخراشی که این جهال با تنگ نظری های خود و حماقتی بی حد و انتهای خود سبب به هدر رفتن خون هزاران شهید و قربانی های هزاران مجاهد شدند و نه تنها با مجاهدین همراه نشدند بلکه خنجری زهراگین بر پشت آنان بودند از ترور فرماندهان گرفته تا فاش کردن اسرار و غیره از این رو کوتاهی در مواجهه با این قوم کوتاهی در حفظ خون اهل سنت و جماعت می باشد .

تمام این امور درس دیگری را به ما می آموزد که هرکس که سلاح برداشت مجاهد خوانده نمی شود و نباید از روی حماسه با او همدردی شود .

تجربه الجزایر

تجربه ی الجزایر را به جرات می توان بزرگترین عبرت عصر حاضر بر غلات دانست که متأسفانه از آن درس گرفته نشد و همچنان خطاهای موجود در آن مرحله در حال تکرار است وقتی که مردم الجزایر بر علیه طاغوت خارج شدند و انقلاب به یک انقلاب مسلح تبدیل شد .

در ابتدای امر غالب مردم همصدا با مجاهدین بوده و با تمام داشته هایشان مجاهدین را یاری می کردند

ولی بعدها با نفوذ غلات در صفوف مجاهدین و انحراف مسیر به طرف تکفیر و قتل مسلمین بی گناه و کنیز گرفتن زنان مسلمان بین مردم مسلمان که بعد از الله متعال پشتیبان هر حرکت جهادی به شمار می روند شکاف ایجاد شد

و به این سبب از حامیان مجاهدین به همکاران حکومت تبدیل شدند

این وقایع که ما فقط بخشی از آن را به طور خلاصه بیان می کنیم تا شاید که جای عبرت باشد :

در اواخر سال ۱۹۹۴ ابو عبدالله احمد رحمه الله تعالی امیر جبهه ی انقاذ که یکی از بهترین امرای دوره ی جهاد الجزایری بود، به شکل مشکوکی کشته شد

قبل از کشته شدن امیر ابو عبدالله احمد تمام تلاش ها برای متحد کردن گروه هایی جهادی بود که در حیات ایشان میسر شد و تمام تشکیلاتهای جهادی به جز جیش الانقاذ به رهبری مدنی مرزاق با این ایشان برای متحد شدن علیه حکومت بیعت کردند

مدنی مرزاق ترجیح داد که خارج از اتحاد باقی بماند و اعلام کرد که همچنان تابع دو شیخ بزرگوار شیخ عباس مدنی و شیخ علی بلحاج که در زندان بودند می باشد

از جمله کسانی که از رهبران و مشایخ تشکیلاتهای جهادی که با ابو عبدالله احمد بیعت کردند محمد السعید وعبد الرزاق رجام وعبد القادر شبوطی وسعید مخلوفی بودند

این اتحاد سبب زیاد شدن امیدها به نزدیکی پیروزی علیه طاغوت مجرم شد و سبب تایید همه جانبه مویدان در داخل و خارج شد

ولی کمی بعد ایشان به طرز مشکوکی به شهادت رسیدند و بعد از ایشان فردی به نام ابو عبدالرحمن امین به امارت رسید

با به امارت رسیدن این فرد تغییر و انحراف در مسیر سیاسی و جنگاوری حرکت رفته رفته آشکار می شد از جمله:

۱: زیاد شدن بیانات صادره از سوی جماعت و زیاد شدن مواجهه و رویارویی با طیف های اجتماعی و مردم عادی که به هر شکلی با حکومت در ارتباط بودند تا جایی که آنان را تهدید به قتل کردند طیفهایی مانند رسانه ها از وزیر رسانه گرفته تا فروشنده ی روزنامه در خیابان و حتی بخش آموزش را نیز بی نصیب نگذاشتند از وزیر تا معلمین و اساتید دانشگاه ها و حتی دانشجو ها و دانش آموزان و همچنین وزیر نفت و کارگران این بخش که خودروهای حکومتی را با بنزین پر می کردند!!!

۲: جرات پیدا کردن بر صادر کردن فتاوایی که ریختن خون زنان و کودکان کارکنان حکومتی را حلال می دانست

۳: و بیشتر کردن مواجهه با گروهکهای مردمی مرتبط با حکومت و انتخاب آنان به عنوان یک هدف اساسی

۴: زیاد شدن لهجه ی تکفیر در خطاب عمومی جماعت و سایر دیدگاههای تندروانه و غالی

در اواخر سال ۱۹۹۵ فرماندهی جماعت به رهبری ابو عبدالرحمن امین که به تدریج در انحراف سقوط کرده بود جرات کشتن امرایی چون شیخ محمد السعید ومجاهد عبد الوهاب العماره پیدا کرد که ایشان از جماعت طلبه که با این جماعت به موجب اتحاد بیعت کرده بودند می بودند و حجت این مجرم برای کشتن این بزرگواران تلاش برای انقلاب علیه امارت و حفظ هویت سلفی جماعت^{۲۷} بود !.

سپس این مجرم و همراهانش کتابی به عنوان "هدایه رب العالمین" را صادر کردند که به عنوان اساسنامه ی جدید به شمار می رفت در حالی که این کتاب شامل بخشهایی هست که عمق جهل و غلو این جنایتکاران را نشان می دهد از جمله جواز قتل بی گناهان و تکفیر های نا حق و ...

^{۲۷}: چرا که این مجرم این مشایخ را از اهل بدعت به شمار می آورد .

سپس این مجرم سربازانش را به قتل عام روستاهای اطراف مناطق وجودشان امر کرد به حجت این که این مردم در سیستم حکومتی داخل شده و با آنان همکاری دارند تا جایی که آنان را تکفیر کردند اموالشان را به غارت برده و زنانشان را به کنیزی گرفتند

و سیستم اطلاعاتی الجزایر نیز از جو وحشیگری که این خوارج ایجاد کرده بودند سود برده و در لباس این جماعت دست به قتل و عامهایی زد که حتی کودکان و پیران و حتی حیوانات نیز از این خونریزی ها جان سالم به در نبردند این جو سنگین و وحشتناک که الجزایر را به دریایی از خون تبدیل کرده بود در سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۷ روی داد در این سالها بود که این جنایتها به کشته شدن مردم نمازگذار در مساجد در ماه رمضان انجامید و قابل ذکر است که بیشتر این کشتارها در حق مردم عادی در مناطقی رخ می داد که حزب اسلامی در آن مناطق بیشترین رای را آورده بود و چون در انتخابات جدید شرکت کرده بودند به حجت ارتداد قتل عام شدند

این چنین بود که سازمان اطلاعات الجزایر از این غلات که به بهترین شکل برای از بین بردن عمق استراتژیک مجاهدان در بین مردم و همچنین انتقام خونبار از مردمی که در انتخابات بر علیه حکومت رای داده بودند استفاده کرد و یکی از بزرگترین خدمات این جهال به سیستم حکومتی، ترور فرماندهان مجاهدین بود و شاید بزرگتر از تمام این مصیبتها بدنام کردن جهاد در بین عموم امت اسلامی بود که تا به امروز حجتی به دست علمای سوء برای سرکوب حرکت های جهادی دارای منهج صحیح می باشد .

با اشکار شدن جنایات و افکار خارجی این جماعت بیشتر مویدین کنار کشیدن و جماعت را ترک کردند

تا اینکه در اواخر امر کشتار به داخل جماعت نیز کشیده شد تا اینکه این مجرم به دست جماعت شیخ محمد السعید رحمه الله کشته شد تا اینکه دنیا را از شرش راحت کنند ولی بعد از او فردی مجرمت تر و خون ریزتر به نام عنتر الزوابعی به قدرت رسید ولی دیگر این جماعت ضعیف شده بود ولی به کشتارهای زنجیره ای ادامه داد تا اینکه در سال ۲۰۰۳ در پایتخت الجزایر کشته شد .

این مختصر چیزی بود که شیخ ابو مصعب سوری در مقاله ی " مختصر تجربتی مع جهاد الجزائر " ذکر کرده بودند

و شیخ عطیة الله الیوبی رحمه الله نیز در مقاله ای به همین نام ذکر می کنند که :

"اگر امور ذکر شده نمی بود حکومت الجزایر روبه زوال کامل بود و شکست و عقب گرد مجاهدین از کم بود نفرات و امکانات نبود بلکه به سبب عقب گرد داخلی بود".

یکی از مشکلاتی که شیخ بیان می کند مشکل اخلاقی رهبران این جماعت می باشد که :

می فرماید: "همان طبقه صاحب نفوذ در این جماعت بد اخلاق بودند و پایبندی خوبی به اسلام نداشتند، خشونت و سخت گیری و غلظت در تعامل با مردم و کمبود رحمت و شفقت بر خلق و گذشت از خطاها و کمبود احترام اهل فضل و سایر بیماری های قلبی و اخلاقی دیگر مانند خود پسندی و غرور و خود بزرگ بینی که از الله عافیت و سلامت را خواهانیم"

در مورد تجربه ی الجزایر دو مقاله ی گرانبها از دو شیخ مجاهد عطیة الله لیبی و ابو مصعب سوری رحمهما الله که در جریان این حوادث و اتفاقات بودند مرجع خوبی در این مورد می باشد که توصیه می شود حتما مطالعه شود .

تجربه عراق

از ترور فرماندهان سایر جماعتها و یا انفجارهای در بین بازار و تجمعات عوام و تکفیر علما و بزرگان و غیره که تا حد زیادی سبب انتشار غلو در بین تیار جهادی شد در این مورد می توان به مقاله های اهل علم و یا شکایتهای سایر رهبران جهادی از اوضاع در این منطقه مراجعه کرد.

تجربه ی شام

تجربه شام

تجربه ی شام که هنوز در حال نوشتن می باشد و محل عبرت بزرگی میباشد که اگر غلات از گمراهی خود دست نکشند سبب شکستی دوباره خواهد شد که از الله متعال می خواهیم که ما را به راه حق بازگرداند .

البته باید یاد آور شویم که ذکر مشکلات و خطاهای موجود به معنی نفی حسنات جماعتها و یا نفی مشروعیت جهاد نمی باشد بلکه سعی در تصحیح مسیر و بیان فساد و ضرر خوارج بر جهاد و اهل ان خاصتا و بر مسلمین عامتا می باشد .

حکم خوارج

همانطور که می دانیم در مورد حکم خوارج اختلافی قدیمی در بین اهل علم وجود دارد که به سه مذهب تقسیم می شود :

الف :اینکه خوارج طایفه ای از اهل قبله می باشند و تکفیر نمی شوند. این رای و نظر جمهور سلف و اهل علم می باشد.

ب:اینکه خوارج به سبب حلال شمردن آنچه که به اجماع حرام می باشد از اسلام خارج شده اند و تکفیر می شوند این مذهب رای و نظر دسته ای از اهل حدیث مانند امام بخاری و امام ابو بکر بن العربی غیره می باشد

ج:مذهب توقف که هیچ رای و نظری در این مورد صادر نکرده اند . این مذهب ظاهر مذهب امام قرطبی و غیره می باشد .

که برای فایده ی بیشتر از امام ابن حجر رحمه الله به طور خلاصه نقل می کنیم که فواید دیگری نیز در بر دارد امام ابن حجر رحمه الله می فرماید :

"وَذَهَبَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْأَصُولِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ إِلَى أَنَّ الْخَوَارِجَ فُسَّاقٌ وَأَنَّ حُكْمَ الْإِسْلَامِ يَجْرِي عَلَيْهِمْ لِتَلَفُّظِهِمْ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَمَوَاطِنَتِهِمْ عَلَى أَرْكَانِ الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا فُسِّقُوا بِتَكْفِيرِهِمْ الْمُسْلِمِينَ مُسْتَنِدِينَ إِلَى تَأْوِيلِ فَاسِدٍ وَجَرَّهُمْ ذَلِكَ إِلَى اسْتِبَاحَةِ دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَالشَّهَادَةِ عَلَيْهِمْ بِالْكَفْرِ وَالشِّرْكِ وَقَالَ الْخَطَّابِيُّ أَجْمَعَ عُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى أَنَّ الْخَوَارِجَ مَعَ ضَلَالَتِهِمْ فِرْقَةٌ مِنْ فِرَقِ الْمُسْلِمِينَ وَأَجَازُوا مُنَاقَحَتَهُمْ وَأَكَلِ ذَبَائِحِهِمْ وَأَنَّهُمْ لَا يُكْفَرُونَ مَا دَامُوا مُتَمَسِّكِينَ بِأَصْلِ الْإِسْلَامِ ... قَالَ الْفَقِيه عَبْدُ الْحَقِّ الْإِمَامُ أَبُو الْمَعَالِي : أَنَّ إِدْخَالَ كَافِرٍ فِي الْمِلَّةِ وَإِخْرَاجَ مُسْلِمٍ عَنْهَا عَظِيمٌ فِي الدِّينِ ... وَقَالَ الْغَزَالِيُّ : يَنْبَغِي الْإِحْتِرَازُ عَنِ التَّكْفِيرِ مَا وَجَدَ إِلَيْهِ سَبِيلًا فَإِنَّ اسْتِبَاحَةَ دِمَائِ الْمُصَلِّينَ الْمُقَرَّرِينَ بِالتَّوْحِيدِ خَطَأٌ وَالْخَطَأُ فِي تَرْكِ أَلْفِ كَافِرٍ فِي الْحَيَاةِ أَهْوَنُ مِنَ الْخَطَأِ فِي سَفْكِ دَمٍ لِمُسْلِمٍ وَاحِدٍ ... قَالَ بَطَّالٌ ذَهَبَ جُمُهورُ الْعُلَمَاءِ إِلَى أَنَّ الْخَوَارِجَ غَيْرُ خَارِجِينَ عَنْ جُمْلَةِ الْمُسْلِمِينَ لِقَوْلِهِ يَتِمَارَى فِي الْفُوقِ لِأَنَّ التَّمَارِي مِنَ الشَّكِّ وَإِذْ وَقَعَ الشَّكُّ فِي ذَلِكَ لَمْ يَقْطَعْ عَلَيْهِمْ بِالْخُرُوجِ مِنَ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ مَنْ ثَبَتَ لَهُ عَقْدُ الْإِسْلَامِ بَيِّقِينَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ إِلَّا بِبَيِّقِينَ ...

قَالَ الْقُرْطُبِيُّ فِي الْمُفْهِمِ وَالْقَوْلُ بِتَكْفِيرِهِمْ أَظْهَرَ فِي الْحَدِيثِ قَالَ فَعَلَى الْقَوْلِ بِتَكْفِيرِهِمْ يَقَاتِلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَتُسَبَّى أَمْوَالُهُمْ وَهُوَ قَوْلٌ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْحَدِيثِ فِي أَمْوَالِ الْخَوَارِجِ وَعَلَى الْقَوْلِ بَعْدَمِ تَكْفِيرِهِمْ يُسَلِّكُ بِهِمْ مَسَلَكُ أَهْلِ الْبَغْيِ إِذَا شَقُّوا الْعَصَا وَتَصَبَّوْا الْحَرْبَ فَأَمَّا مَنْ اسْتَسَرَّ مِنْهُمْ بِبِدْعَةٍ فَإِذَا ظَهَرَ عَلَيْهِ هَلْ يَقْتُلُ بَعْدَ الْإِسْتِثَابَةِ أَوْ لَا يَقْتُلُ بَلْ يُجْتَهِدُ فِي رَدِّ بَدْعَتِهِ اخْتَلَفَ فِيهِ بِحَسَبِ الْاِخْتِلَافِ فِي تَكْفِيرِهِمْ قَالَ وَبَابُ التَّكْفِيرِ بَابٌ خَطَرٌ وَلَا نَعْدِلُ بِالسَّلَامَةِ شَيْئًا ... قَالَ وَفِي الْحَدِيثِ عَلِمَ مِنْ أَعْلَامِ النَّبُوَّةِ حَيْثُ أَخْبَرَ بِمَا وَقَعَ قَبْلَ أَنْ يَقَعَ وَذَلِكَ أَنَّ الْخَوَارِجَ لَمَّا حَكَمُوا بِكُفْرِ مَنْ خَالَفَهُمْ اسْتَبَاحُوا دِمَائِهِمْ وَتَرَكُوا أَهْلَ الدِّمَةِ فَقَالُوا نَفَى لَهُمْ بَعْدِهِمْ وَتَرَكُوا قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ وَاشْتَغَلُوا بِقِتَالِ

الْمُسْلِمِينَ وَهَذَا كُلُّهُ مِنْ آثَارِ عِبَادَةِ الْجَهْلَالِ الَّذِينَ لَمْ تَنْشَرْحْ صُدُورُهُمْ بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَتَمَسَّكُوا بِحَبْلِ وَثِيقٍ مِنَ الْعِلْمِ وَكَفَى أَنْ رَأَسَهُمْ رَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرَهُ وَنَسَبَهُ إِلَى الْجَوْرِ نَسْأَلُ اللَّهَ السَّلَامَةَ ... قَالَ بَن هُبَيْرَةَ وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ قِتَالَ الْخَوَارِجِ أَوْلَى مِنْ قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ وَالْحِكْمَةُ فِيهِ أَنْ فِي قِتَالِهِمْ حِفْظُ رَأْسِ مَالِ الْإِسْلَامِ وَفِي قِتَالِ أَهْلِ الشِّرْكِ طَلَبُ الرِّبْحِ وَحِفْظُ رَأْسِ الْمَالِ أَوْلَى... وَفِيهِ الزَّجْرُ عَنِ الْأَخْذِ بِظُلُومٍ جَمِيعِ الْآيَاتِ الْقَابِلَةِ لِلتَّأْوِيلِ الَّتِي يُفْضِي الْقَوْلُ بِظُلُومِهَا إِلَى مُخَالَفَةِ إِجْمَاعِ السَّلَفِ وَفِيهِ التَّحْذِيرُ مِنَ الْغُلُوِّ فِي الدِّيَانَةِ وَالتَّنَطُّعِ فِي الْعِبَادَةِ بِالْحَمْلِ عَلَى النَّفْسِ فِيمَا لَمْ يَأْذَنْ فِيهِ الشَّرْعُ وَقَدْ وَصَفَ الشَّارِعُ الشَّرِيعَةَ بِأَنَّهَا سَهْلَةٌ سَمْحَةٌ وَإِنَّمَا نَدَبَ إِلَى الشَّدَةِ عَلَى الْكُفَّارِ وَإِلَى الرَّأْفَةِ بِالْمُؤْمِنِينَ فَعَكَسَ ذَلِكَ الْخَوَارِجُ ...

وَفِيهِ جَوَازُ قِتَالِ مَنْ خَرَجَ عَنْ طَاعَةِ الْإِمَامِ الْعَادِلِ وَمَنْ نَصَبَ الْحَرْبَ فَقَاتَلَ عَلَى اعْتِقَادِ فَاسِدٍ وَمَنْ خَرَجَ يَقْطَعُ الطَّرِيقَ وَيُخَيِّفُ السَّبِيلَ وَيَسْعَى فِي الْأَرْضِ بِالْفَسَادِ وَأَمَّا مَنْ خَرَجَ عَنْ طَاعَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ أَرَادَ الْغَلْبَةَ عَلَى مَالِهِ أَوْ نَفْسِهِ أَوْ أَهْلِهِ فَهُوَ مَعْدُورٌ وَلَا يَحِلُّ قِتَالُهُ وَلَهُ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ نَفْسِهِ وَمَالِهِ وَأَهْلِهِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِ ...^{۲۸} اه.

یعنی: "و اکثر علمای اصولی اهل سنت بر این نظرند که خوارج فاسق هستند و حکم اسلام بر آنان به سبب تلفظ شهادتین و پایبندی بر ارکان اسلام جاری است و سبب فاسق دانستن خوارج، تکفیر مسلمین بر اساس تاویل فاسد که آنان را به سوی حلال دانستن خون و مال و شهادت بر کفر و شرک مخالفان کشانده است ... و امام خطابی می فرماید علمای اسلام اجماع دارند که خوارج با تمام گمراهیشان فرقه ای از فرق مسلمین هستند و اجازه ی ازدواج با آنها و خوردن ذبیحه هایشان را داده اند و آنان تکفیر نمی شوند مادامی که به اصل اسلام چنگ زده اند

امام ابو المعالی می فرمایند: داخل کردن کافری در اسلام و خارج کردن مسلمانی از آن دردین امر بزرگی است (یعنی بسار باید احتیاط شود).

امام غزالی می فرمایند: تا جایی که امکان دارد باید از تکفیر دوری شود چرا که حلال دانستن خون نماز گذارانی که به توحید اقرار می کنند خطا است و خطا در ترک هزار کافر در قید حیات سبکتر و اسانتر است از خطا در ریختن خون یک مسلمان

امام ابن بطال می فرماید: جمهور علما بر این رایند که خوارج از جمله ی مسلمین خارج نیستند به خاطر این گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم در مور خوارج که: "يَتَمَارَى فِي الْفُوقِ" یعنی: "شکارچی از کمان به شک می افتد که آیا قدرت پرتاب تیر را داشته و تیر به شکار اصابت کرده یا خیر؟". چراکه تماری از شک است و اگر در این امر شک داخل شود قطعاً نمی توان گفت که از اسلام خارج شده است زیرا هرکس که مسلمان بودنش به یقین ثابت است از آن خارج نمی شود مگر با یقین.

امام قرطبی در المفهم می فرماید: حکم تکفیرشان در این حدیث ظاهرتر است و بر اساس این رای جنگیده می شوند و اموالشان غنیمت گرفته می شود (مانند مرتدین) این رای و نظر دسته ای از اهل حدیث در مورد اموال خوارج می باشد .

^{۲۸} فتح الباری ۳۰/۱/۱۲

و بر رای و نظر کسانی که بر عدم تکفیرشان حکم کرده اند با آنها به عنوان اهل بغی مقابله می شود، زمانی که اختلاف کردند و شروع به جنگ کردند.

ولی کسی که بدعت خود را پنهان کرده است اگر اشکار کند آیا بعد از استتابه کشته می شود یا نه؟ یا اینکه در رد بدعتش تلاش می شود؟ در این مورد نیز بر اساس اختلاف در تکفیرشان اختلاف وجود دارد و امام قرطبی می فرماید که تکفیر مبحثی پر خطر است که سالم ماندن از خطر آن را با چیزی معاوضه نمی کنیم.

و می فرماید: در این حدیث نشانه ای از نشانه های نبوت وجود دارد چنان که از آنچه که اتفاق نیافته بود قبل از وقوعش خبر دادند به این ترتیب که خوارج هنگامیکه حکم به کفر مخالفانشان دادند و خون آنان را حلال شمردند و اهل ذمه را رها کرده و گفتند که به عهد آنان وفا می کنیم و قتال با مشرکین را ترک کردند و به قتال مسلمین مصروف شدند تمام این امور از آثار عبادت جهال است کسانی که سینه هایشان به نور علم گشاده نشده است و به ریسمانی مستحکمی از علم چنگ نزده اند و کافی است که رهبرشان امر رسول الله صلی الله علیه وسلم را رد کرده و ایشان را به ظلم نسبت دادند. از الله متعال خواهان سلامت در دین و دنیا هستیم...

بن هبیره می گوید: این حدیث دلالت بر این امر دارد که قتال خوارج مقدمتر است بر قتال مشرکین و حکمت از آن این است که در قتال آنان حفظ اصل سرمایه ی مسلمین وجود دارد و قتال اهل شرک طلب سود است که حفظ اصل سرمایه بر آن مقدم تر است ...

و همچنین نهی شدید از پیروی از ظاهر تمام آیاتی که قابل تاویل هستند و اگر از ظاهر آیات پیروی شود سبب مخالفت با اجماع سلف می شود و همچنین این حدیث دلالت بر نهی از غلو در دینداری و سخت گیری در عبادت به گونه ای بر نفس خود امری را حمل کنی که شریعت به آن اجازه نداده است و همانطور که می دانیم شریعت به اینکه اسان و وسیع هست وصف شده است و بر سخت گیری و شدت با کفار و رافت و رحمت با مومنین توصیه کرده است ولی خوارج آنرا بر عکس کرده اند...

و در آن همچنین جواز قتال کسی که از فرمانبرداری امام عادل خارج شده و کسی که بر اساس اعتقادی فاسد شروع به جنگ و راهزنی کند و مسافران را تلاش بر فساد کند.

ولی کسی که از فرمانبرداری امام ظالم خارج شده که آن امام سعی در غلبه بر مال یا جان یا خانواده ی او دارد، جایز نیست که به همراه امام ظالم علیه آن مظلوم جنگیده شود بلکه بر مظلوم جایز است که در حد توان از جان و مال و اهل خود در حد توان دفاع کند ...".

و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله نیز بر این رای است که خوارج با اینکه قتالشان جایز است تکفیر نمی شوند.

۲۹

شیخ الاسلام می فرماید:

"فَإِنَّ الْأُمَّةَ مُتَّفِقُونَ عَلَى ذَمِّ الْخَوَارِجِ وَتَضْلِيلِهِمْ، وَإِنَّمَا تَنَازَعُوا فِي تَكْفِيرِهِمْ، عَلَى تَكْفِيرِهِمْ عَلَى قَوْلَيْنِ مَشْهُورَيْنِ مِنْ مَذْهَبِ مَالِكٍ، وَأَحْمَدَ، وَفِي مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ أَيْضًا نِزَاعٌ فِي كُفْرِهِمْ، وَلِهَذَا كَانَ فِيهِمْ وَجْهَانِ فِي مَذْهَبِ أَحْمَدَ وَغَيْرِهِ عَلَى الطَّرِيقَةِ الْأُولَى: أَحَدُهُمَا: أَنَّهُمْ بَغَاءٌ.

وَالثَّانِي: أَنَّهُمْ كُفَّارٌ كَالْمُرْتَدِّينَ يَجُوزُ قَتْلُهُمْ ابْتِدَاءً وَقَتْلُ أَمِيرِهِمْ، وَاتِّبَاعُ مُدْبِرِهِمْ وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ مِنْهُمْ أُسْتُتِيبَ كَالْمُرْتَدِّ، فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ،"^{۳۰}

یعنی : " همانا امت متفق هستند بر ذم و گمراه بودن خوارج ولی در مورد تکفیرشان اختلاف کرده اند ، در مورد تکفیرشان دو قول مشهور در مذهب مالک و مذهب احمد و در مذهب شافعی نیز در کفر خوارج نزاع وجود دارد و در مذهب امام احمد و غیره چنین است :

اول:اینکه بغات هستند

دوم:انها کفار و مرتد هستند و شروع به جنگ و کشتنشان و کشتن امیرشان جایز بوده و فراریشان تعقیب می شود و بر هر کس که از آنان قدرت یافته شود مانند مرتد استتابه می شود اگر توبه نکند کشته می شود "

^{۳۰}: فتاوی الکبری ۵۴۰/۳

اقوال سلف در مورد خوارج و بر حدری از اهل بدعت

اوصافی که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم برای این طایفه ذکر کرده اند برای تحذیر از آنان کافی می باشد انجا که ایشان انها را به "سگان اهل جهنم" یا "بدترین کشته ها زیر سقف آسمان" یا "بدترین مخلوقات" و "اینکه اگر آنان را دریابم مانند عاد و ثمود خواهم کشت" و...وصف می کنند .

از سمره بن جندب رضی الله عنه نقل شده است که با خوارج شدید بودند.

عبدالله بن عمر رضی الله عنه آنان را بدترین مخلوقات می خواند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه در مورد خوارج می فرمایند که آنان به محکمت قران ایمان می آورند ولی در متشابهات ان هلاک می شوند .

وقال عبد الله بن المبارك: أصل اثنين وسبعين هوى: أربعة أهواء، فمن هذه الأربعة الأهواء انشعبت [الثانان] وسبعون هوى: القدرية، والمرجئة، والشيعة، والخوارج

امام عبدالله بن مبارک می فرماید: اصل هفتاد و دو طایفه ی اهل بدعت چهار دسته میباشند که از انها منشعب شده اند: قدریه ، مرجئه ، شیعه ، خوارج

وقال سفیان الثوری: من أصغى بأذنه إلى صاحب بدعة، خرج من عصمة الله، ووكل إليها - یعنی إلى البدع - . سفیان ثوری می فرماید : هر که به صاحب بدعتی گوش بسپارد از عصمت الله خارج شده و به خود واگذار می شود

وقال الفضيل بن عياض: من جالس صاحب بدعة لم يعط الحكمة.

فضیل بن عیاض می فرماید: هر کس با صاحب بدعتی هم نشینی کند حکمت داده نمی شود

وقال الفضيل بن عياض: لا تجلس مع صاحب بدعة، فإنني أخاف أن تنزل عليك اللعنة.

با اهل بدعت هم نشینی مکن که بیم ان دارم که لعنت الله جل جلاله بر تو نازل شود .

وقال الفضيل بن عياض: من عظم صاحب بدعة، فقد أعان على هدم الإسلام، ومن تبسم في وجه مبتدع فقد استخف بما أنزل الله عز وجل على محمد صلى الله عليه وسلم، ومن زوج كريمته مبتدع فقد قطع رحمها، ومن تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله حتى يرجع.

هر کس صاحب بدعتی را بزرگداشت کند در حقیقت بر نابودی اسلام کمک کرده است و هر کس بر مبتدعی تبسم کند بر آنچه که الله عزوجل بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است و هر کس دخترش را به مبتدعی به همسری دهد رحم خود را قطع کرده است و هر کس در تشییع جنازه ی مبتدعی مشارکت کند همچنان در غضب الله متعال می باشد تا بر گردد.

وقال الفضیل بن عیاض: آکل مع یهودی و نصرانی، ولا آکل مع مبتدع^{۳۱}

با یهودی و نصرانی هم سفره می شوم ولی با مبتدع نه.

^{۳۱}: نقل شده از شرح السنه ی امام بربهاری

چکیده بحث

و در آخر برای خلاصه بندی مبحث، کلامی زیباتر از مقاله ی که در زیر نقل می کنم نیافتم کلامی که در صمیم موضوع قرار داشته و تیار جهادی نقد درونی میکند انسانی که بتواند انتقادات مفید و سازنده را از مخالفان یا همفکران برتابد چنین شخصی در تصحیح مسیر خود بسیار موفق خواهد بود از این رو مقاله ای که انتخاب شده است یک نقد درونی برای مکتب سلفی جهادی به حساب می رود

و همچنین باید بگوییم وجود خطاها در صفوف اهل جهاد دلیل بر بد نام کردن و ترک جهاد نمی تواند باشد و رد خوارج به معنای تایید مرجئه نبوده و نخواهد بود چرا که این دو طایفه دو سبب اصلی عقبگرد امت می باشند چنان که نقل شده است که "خوارج بیماری حاد و مرجئه بیماری مزمن امت بشمار می روند" پس از این رو کسی نمی تواند این امور ذکر شده در این مقاله را در غیر جای خود به کار ببندد.

شیخ ابو یزن شامی^{۳۲} رحمه الله در مقاله ای از مجموعه مقالات خود در بررسی پدیده خوارج عصر چنین بیان می کنند:

"همانا تامل کننده در تاریخ خوارج معاصر پی می برد که مکتب سلفی جهادی که به سبب وابستگی به ان زندانی شدم بستر اصلی خوارج در بیشتر میادین جهادی بوده است با اینکه دیدگاه و عقیده ی این مکتب در مورد عدم تکفیر با گناه کبیره و اطاعت از امام مسلمان روشن و واضح است ولی از رشد خوارج در بین آنان منع نکرده است این پدیده امری است که شایستگی تحقیق و بررسی و تاملی عمیق دارد

ادبیات سلفی جهادی دائماً حول احادیث طایفه ی منصوره و طوبی للغرباء (خوشا به حال غریبان) و چنگ زدگان به اهن گداخته و مخالفات مخالفان و تنها گذاشتن کسی به آنان ضرر نمی رساند... سخن می گوی از این رو سبب توجه زیاد در این جانب و غفلت از دیگر جوانب دین شده و سبب پیدایش انحرافات که فقط الله جل جلاله به ان آگاه است

^{۳۲}: شیخ بزرگوار از علمای جهادی و جوان در شام به شمار می رفتند که به ابو مصعب سوری جدید مشهور بودند که به همراه مجموعه ای از رهبران و علمای بزرگ امت به دست خیانتکاران و مجرمان شهادت رسیدند و این شیخ بزرگوار مانند سایر مشایخ جهاد از طعن و تکفیر غلات خوارج در امان نمودند و گاهی به ارجا و گاهی به ارتداد و نوکری غرب متهم می شدند.

و اساس اين امر نگرستن به امور با چشم قدر بدل از چشم شرع می باشد در حالیکه همانطور که مشخص است ما مامور به پیروی از شریعت و ایمان به قدر و تسلیم شدن به آن هستیم پس قدر به الله واگذار می شود و پیروی از شرع برعهده ی ماست.

همانا نصوص شرعی به امور تکلیفی و امور خبری تقسیم می شوند و از ما خواسته شده که به تکلیف عمل کرده و خبر را تصدیق کنیم نه اینکه خبر را در واقع پیاده کنیم و تکلیف را تصدیق .

و نصوصی که از طایفه ی منصوره و غربت اسلام سخن می گویند نصوصی خبری هستند که ایمان و تسلیم به آن واجب می باشد و این نصوص به عنوان تسلیت و دلداری برای اهل حق در آخر الزمان به شمار می رود .

آنچه که در بین فرزندان این مکتب بسیار رخ می دهد اختلاط امور است چراکه سعی در تطبیق خبر داشته و عمل به تکلیف را رها کرده اند به این سبب مانند بسیاری از فرقه های گمراه شده اند که تلاش در زیاد کردن قتل برای تعجیل ظهور نجات دهند در آخر الزمان دارند چرا که او خارج نمی شود مگر زمانی که قتل بسیار شود از این رو به خبر عمب کرده و تکلیف عصمت خونها را ترک کردند.^{۳۳}

شریعت امر به وحدت و یکپارچگی می کند و وحدت و یکپارچگی متضمن کثرت می باشد از این رو احادیث غربت و کم بودن طایفه ی منصوره متعارض میباشد اینجاست که نقش مکر شیطان اشکار می شود به گونه ای که هر نوع اجتماعی را شر و طرحی برای صحوات^{۳۴} می باشد و هر تفرقه و اختلافی که متضمن کم بودن پیروان است خیر می باشد و فراموش کردند که آنان مکلف به یکپارچه کردن امت هستند از این رو سعی و کوشش می کنند تا امت را طایفه ای کوچک قرار دهند تا حدیث غربت و طایفه ی منصوره انطوری که به تبلیس ابلیس فهمیده بودند، بر آنان منطبق شود

^{۳۳}: البته این امر به عنوان مثال مطرح شده است نه به عنوان امر واقع شده ، چرا که این مقاله یک نقد ذاتی بوده و به معنی انکار محاسن این مکتب نمی باشد.

^{۳۴}: نام صحوات در جنگ امریکا بر علیه مجاهدان در عراق به میدان اصطلاحات کشیده شد و این نام بر گروهکهای سنی مذهب همکار با امرکا بر علیه مجاهدان اطلاق می شد طبعاً کسی در کفر بودن این عمل و سقوط صاحبش در ورطه ی ارتداد شک نمی کند ولی قیاس هر امری بر مشابهنش صحیح نیست .

پس از این جهت بین امور قدری و شرعی دچار اختلاط شدند و خبر دهی رسول الله صلی الله علیه و سلم از متفرق شدن امتشان به هفتاد و سه امر به تفرقه نیست بلکه اوامر ایشان بر تشوسق به اتحاد و یکپارچگی و رد تفرقه روشن و واضح می باشد

واین گفته ی ایشان (لا یضرهم من خالفهم و لا من خذلهم) امر به ترک شوری و کمرنگ کردن اهل علم نمی باشد بلکه اوامل متواتر ایشان مینی بر فعال کردن شوری و احترام اهل علم می باشد

و این گفته ی ایشان (یقاتلون حتی قیام الساعة) امر به قتال در هر زمان و با تمام خلق نمی باشد بلکه سیره ی معطر ایشان بر خلاف این امر دلالت می کند

به همین سبب امام شاطبی در الاعتصام ذکر می کند که خوارج غالبا به احادیث طایفه ی منصوره استدلال می کنند و همچنین امام ابن کثیر در مورد مهدی بن تومرت رهبر حکومت و حرکت موحدین همین امر را بیان می کند.

پس اختلاط بین خبر دهی قدری و واجب شرعی امری بوده که ریشه در تاریخ داشت است .

و این از خطرناکترین کمینگاه های مکر شیطان بر ابن ادم می باشد از این رو جمعی از اهل علم در مورد این فرموده ی الله سبحانه و تعالی "الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا" بیان کرده اند که در مورد خوارج می باشد که گمان می کنند که شریعت را تطبیق می کنند ولی ر حقیقت تکلف را ترک کرده و ه قدر عمل کردند و سخن ر این موضوعات باقی است ان شاءالله

فشارهایی که بر فرزندان این مکتب از قبل جوامعی که نظامهای جاهلی بر ان حکمران است ، روی میدهد فشارهای بسیار شدیدی از جمله زندان و پیگیری های امنیتی و طرد شدن از طرف جامعه به سبب خطرناک بودن تصوراتشان از حیات مردم و استقرارش میباشد و این جو روانی سنگین سبب تولید فشاری بر جوانان که توان تحمل ان را ندارند و من نیز این جو سنگین را به طور کامل درک می کنم چراکه من این مرحله را به همراه دوستانم قبل از انقلاب و این فشارهای روحی روانی سنگین به همین سادگی عبور نمی کند تا اینکه شیطان با مکر خود ان را به گونه ای که لایق شر و خبشش باشد بهره برداری نکند

تا اینکه زیر ان فشارهای روانی یکی از این دو شخصیت در وجود فرد شکل می گیرد اولی شخصیتی رویایی که دائما از جهان واقعیت به سوی جهان خیالات فراری است

دومی شخصیتی پر حقد و کینه و انتقامجو بر ضد جوامع و اهل علم و سایر حرکتها و غیره...

و هر دو شخصیت در هر جا فرصت و مجال برای خالی کردن درونشان پیدا م کنند به واکنش سریع و قوی و نیروی بسیار زیاد شناخته می شوند

شخصیت اولی مانند این است که به عواقب امور و اسباب به طریقه ای صحیح نمی اندیشد خاصتا با وجود اینکه شیطان از این انحراف سو استفاده کرده و او را وادار می کند که بین خبر قدری و تکلیف شرعی اختلاط کند به گونه ای که به اسباب کونی و سنن شرعی در بنای دولتها و پیشرفت امتهاتوجهی نمی کند چرا که معتقد است که او نصرت داد می شود چرا که او و جماعتش طایفه ی منصوره و انتخاب شده از سوی الله جل و علا برای نجات بشریت می باشند و این افکار با شخصیت رویایی که در زیر فشارهای روانی که در زیر سیستم جاهلیت چشیده شکل گرفته است سازگاری دارد و این روحیه رویایی به وسیله ی اناشید حماسی که در بین فرزندان این مکتب منتشر است تغذیه میشود

این شخصیت در تمام میادین با شکست روبرو می شود چرا که از قوانین اسباب و سنن را در بنای امتهات و ملل پایمال کرده است .

ولی شخصیت دوم دچار انحراف رفتاری در قبال جوامع می شود که در حقد و کینه و تحقیر مردم جلوه گر می شود و این امر به همراه کثرت توجه به احکام تکفیر و برائت که از طریقه ی تعلیم و منهج درسی که از سوی این افراد غالبا پیگیری می شود نشات می گیرد به گونه ای که در منهج درسی خود غالبا بر این جوانب تمرکز کرده و باقی غفلت می کنند به همین ترتیب این انحراف پیشرفت کرده و از انحراف رفتاری به انحراف اعتقادی تبدیل می شود که خود را به شکل غلو در تکفیر و حلال دانستن خون و کشتار اهل اسلام و ترک کفار اصلی نشان می دهد و در پی ان سخنانی مانند سخنان شرعی های دولت بغدادی که می گفتند دین ولا و برا و تکفیر است ، اگر دولت نبود الان لشکر بشار بر پشن زنانتان بودند ، در حال مردم سوریه اندیشیدم و دیدم که اصل در ان بر کفر است تا خلاف ان ثابت شود و ... و این سخنانی است که شاید فردی در دفاع از آنان بگوید این امور اراء فردی می باشد ولی همین اراء و دیدگاهای فردی نمونه ای از شخصیتهای منحرف را به نمایش می گذارد

ر این چند سطر مرض را بیان کردیم و اما درمان :

درمان شخصیت اولی در این گفته ی الله سبحانه و تعالی وجود دارد : " قل سیروا فی الارض ثم انظروا " و " لا ینبئکم مثل خبیر " و " ولن تجد لسنن الله تبديلا " و " فاعتبروا یا اولی الابصار " و " قد خلت من قبلکم سنن " و

احادیثی چون " بل الرای و الحرب و المکیده " و اعقلها و توکل " و غیره تمام این آیات و احادیث به یک چیز دلالت می کند انهم "فقه حرکی" می باشد که تجربیات سیر و سفر در زمین ، سوالات کرده شده از صاحبان خبره ، از قرائت سنن کونی و زنده کردن سنت عبرتگیری را در بر می گیرد و هر کس در سیر حرکی در سیره نبوی بیاندیشد تمام این امور را می یابد تمام این امور شخصس واقع گرا و حرکی می سازد که نه مکرهای شیطان و نه فشارهای جامعه بر او اثر می کند

به همین سبب کسانی را که بر کتابهای شیخ ابومصعب سوری رحمه الله تربیت یافته اند را دورترین افراد از انحرافات موجود در این مکتب و تیار به خاطر حرکی و واقعی بودنش می یابی و غیاب چنین افکاری در تعلیم و تربیت و شخصیت سازی سبب به وجود آمدن شخصیتهای رویایی که قوانین اسباب را پایمال می کنن از این رو این افراد در هر مجالی داخبا شوند با شکست روبرو می شوند چرا که از تجربه های گذشته هیچ استفاده ای نمی کنند.

اما علاج و درمان شخیت دوم که خطرناکتر می باشد در این گفته الله متعال متجلی می شود انجا که می فرماید "کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا " ، "و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین " ، " لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤوف رحیم " و احادیثی چون " ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء " اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون " و سایر احادیث

رحمتی که یک اخلاق راسخ در شخصیت اسلامی می باشد و دومین صفتی که بعد از صفت الوهیت در بسم الله الرحمن الرحیم وارد می شود ماده ی مفقودی است در ادبیات سلفی جهادی که فرزندان این مکتب را به عنوان صید سهلی برای شیطان قرار می دهد که انحرافات اخلاقی و رفتاری آنان را به انحرافات عقیدتی تبدیل کند تا در نهایت به تکفیر و حلال دانستن خونهای معصوم و انفجارات در بین عموم مسلمین می انجامد چنانکه قلب را خونبار و دل را تکه تکه می کند به همین سبب در گذشته مقالاتی نوشتم درباره اینکه مهمترین فقدانیه که در شخصیت های رهبری در حرکتهای اسلامی حس می شود توازن در شخصیت می باشد به گونه ای که (اشداء علی الکفار رحماء بینهم) ، (اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرين) در آنها به توازن رسیده باشد . "

والله تعالی اعلم و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین